

کارگران جهان متحد شوید!

۱۳۳۳

# سکار

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

سال سوم - دوشنبه ۲۷ مهر ۱۳۶۰ - شماره ۱۲

## انقلاب پرشکوه

کارگران و زحمتکشان ایران  
رژیم جمهوری اسلامی را به  
گورستان تاریخ خواهد سپرد!

سازمان چریکهای فدائی خلق  
و جوخه‌های رزمی:  
لنینیسم یا  
سوسیال آنارشیزم  
در صفحه ۲

پیام سازمان پیکار در  
راه آزادی طبقه کارگر  
به خانواده‌های  
قهرمان شهدای  
کمونیست و انقلابی  
در صفحه ۱۳

بازرگان خائن و نمایش  
در مجلس ارتجاع  
تا رنج‌های ننگین زندگی سیاسی  
بازرگان و دیگر لیبیرالها، به نیتی  
کوشش برای نجات رژیم شاه، جناباش  
در دولت موقت، شرکت فعالش در  
استقرار رژیم ارتجاعي جمهوری-  
اسلامی و کوشش برای بازسازی و  
تشبیه سرما به داری وابسته، کافی  
است که دیگر توده‌ها فریب نمایشات  
مسخره‌وار نخورند، چرا که با زرگان  
و خمینی جلاسر و ته‌بک کربا سند.  
بازرگان را که دیگر همه  
میشناسیم، کارخانه‌داری که در این  
بقیه در صفحه ۲

عملیات بی نظیر و قهرمانانه  
پیشمرگان سازمان پیکار  
در جاده کامیاران  
در صفحه ۱۲

کاروان سرخ  
صدها شهید  
کمونیست و  
انقلابی ناقوس  
مرگ رژیم را  
می‌نوازد!



سرنوشت باد رژیم ارتجاعي جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۱ با زرگان ...

یک حزب لیبرالی بنام "نهضت آزادی" قرار داد. لیبرال پوسیده معلولی که برای نجات بورژوازی ایران از دست انقلاب به هر حیل و دست زده است (نام پراکنی هایش برای "علیحضرت هما یونی" سوگند خوردنش به "قانون اساسی شاهنشاهی" را همه باید داریم) فردی که بزرگ ترین افتخارش این است که ما لها زیر شعار "شاه با بدسلطنت کند" حکومت "فعالیت کرده است".

بورژوازی پوسیده ای که در جریان مبارزات خونین توده ها از پستو های سازش و خیانت بیرون خزید. تا بورژوازی ایران (ونها دهای سرکوبش، یعنی ارتش و بوروکراسی دولت) را از ضربات انقلاب نجات بخشد. خائن مرتجع می که بر ماسان خمینی جلاد و به همراهی بهشتی و رفسنجانی خائن به پاپوسی ژنرال هویز آمریکا می رفت و به سازش با امپریالیسم آمریکا، در مهار زدن بر انقلاب خونین مردم ایران فعالیت شرکت جست. سازشی که به تحفه "روی کار آمدن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی این ارگان سازش با امپریالیسم انجام میدهد. نخست وزیر دولت موقت رژیم ارتجاعی که دستش تا مرفق به خون هزاران شهید دلاور خلق ترکمن و کرد در یورشهای خاشاکانه نوروز مرداد ۵۸ و بسیاری از کارگران و زحمتکشان مسلمان، آلوده است. لیبرال وقیحی که داشتن رابطه با سفارت آمریکا را توجیه میکرد و مزدورانی چسبون امیرانتظام، از سوی او به نام دولت موقت به بندوبست با امپریالیسم میپرداختند. "پیسر ناصح بورژوازی" که تمام کوشش خود را برای بازسازی سرمایه داری وابسته و مکیبند خون کارگران و زحمتکشان ما بکار بسته، کسی که در همه سرکوبها، بگیر و ببندها و تیربارانهای دهها کمونیست و انقلابی در زمان دولت موقت، به عنوان شریک جرم شرکت داشته، آری این نماینده پست، زبون و خائن بورژوازی ایران که در زمان در دست داشتن حکومت از هیچ جنایتی بر علیه کارگران و زحمتکشان و استقلال و آزادی ایران دریغ نکرده است، از زمانی که از سوی شریکان و رقبایشان در دولت سرمایه داری وابسته ایران، یعنی رژیم جمهوری اسلامی، رژیم سرمایه داری ایران مورد تهدید قرار گرفت، به همراه دیگر لیبرالها به موضع "اپوزیسیون" در غلطید. تا با آلترنا تیو ساختن خود در نزد توده ها، ناراضی پتی مردم و حرکت انقلابی آینده توده ها را از مسیر خود منحرف کرده با رد دیگر امواج خونین جنبش توده ها سوار شده.

امپریالیسم و ارتجاع را از نا بودی نجات بخشند. این "اپوزیسیون" نمائی با زرگان در سخنرانیش در مجلس در روز ۱۶ مهر وارد مرحله جدیدی شد. اما حتی در این "اپوزیسیون سازی" بر علیه دارو - دسته خمینی جلاد نیز با زرگان، خیانت و ارتجاعی بودن خود را بسیار روشن تر از لیبرالهای زرنگی چون بنی صدر، به ظهور رساند.

درواقع با کوشش خمینی، حزب جمهوری در طرد لیبرالها از حکومت لیبرالها دوسیاست متفاوت را در پیش گرفتند. بخشی از این لیبرالها که در واقع دوران پیش تر بوده و در دفاع از منافع طبقاتی خود "جسور تر" عمل کرده و در واقع بهمین دلیل نیز می باستی آنان را نماینده واقعی و باحق بورژوازی متوسط ایران دانست، یعنی بنی صدر و اردو دسته دفتر همکار با رئیس جمهور و حزب ملت ایران و ... سیاست مقابل با بخش دیگری از بورژوازی ایران که حکومت را در اختیار گرفته بودند، در پیش گرفتن آنها بحالت سیاستهای خاصی آن بخش از بورژوازی، دیگر چشم اندازی برای وحدت نمیدیدند و اساساً چنین وحدتی را دیگر بخاطر مقتضیات سرمایه داری متوسط ایران درست نمی دانستند (گذشته از امکان تا پذیرد انستن آن).

اما با زرگان و دارو دسته اش، یعنی دارو دسته لیبرالهای مغلوب و پوسیده که فاقد مهارت تکنیکش دوران پیش تر و در واقع همشاهنگ طبقه خود (یعنی بنی صدر) بودند، هنوز گمان سازش با دارو دسته خمینی و حزب رادرسر میپروانندند آنها فکر میکردند، وحدت تمام میان بخشهای متفاوت بورژوازی بزرگ طبقه سرمایه دار ایران بوده و هر چند که خواهان سرکردگی لیبرالها بر دولت سرمایه داری ایران بودند. اما بدست آوردن این سرکردگی و قبضه کردن حکومت را از راههای جز مقابل طلب میکردند و حتی حاضر نبودند بخاطر مقتضیات طبقه سرمایه دار ایران در صورت عدم حذف کامل از حاکمیت، برای مدتی سرکردگی رقیب خویش نپذیرند دهند بهمین خاطر بود که با حذف کامل لیبرالها از حکومت، اینها امید خود را از حکومت کاملاً نبردند و جنبه های وحدت طلبانه خود را آنگونه که بنی صدر قاطعانه قطع کرد، از هم نگستند. دفاع از اصل ارتجاعی قصاب "بعنوان یکی از ملزومات اسلام"، شرکت در مجلس شورای ارتجاعی پس از واقعه انفجار دفتر حزب جمهوری محکوم کردن تاسویحی کشتن حزبها در واقع دفتر حزب جمهوری، در شرایطی که عدم شرکتشان موجب از هم پاشیدن

موقتی با رلمان رژیم و عدم تشکیل جلسات آن میشد، شرکت در مراسم تنقید حکم ریاست جمهوری رهائی در کنار دیگر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی (البته آنها دیگر در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری خائنها شرکت نداشتند. شاید احتمالاً آنها را راه نداده بودند!) که در واقع معنای جز "بیعت با راجا نشی" نداشت. شرکت منظم در مجلس پس از آبروی رژیم و سکوت در مقابل سیاست جناح رقیب بورژوازی که اینک حاکمیت را قبضه کرده و در جهت سیاستهای خاص خود (که سیاستهای لیبرالها، دارای تضاد، از مقوله تضاد میان ارتجاع بود). چهار اسبه می ساخت و ... مثالهای است که نشان میدهد چگونه برخی از نمایندگان بورژوازی لیبرال، کماکان خواستار سازش و کنار آمدن با جناح رقیب بودند. اما روند جریانات بگونه ای بود که نمایندگان "دوران پیش" لیبرالها پیش بینی میکردند و از این رو در مدد کودتا (با کمک ارتش و میلیشای مجاهدین) و در دست گرفتن ماشین دولتی بورژوازی پس از خلع و حذف رقبای خود برآمده بودند. بدین ترتیب که جناح رقیب میخواست و میخواهد بطور کامل تمامی ارگانهای بورژوازی را در خدمت خود بگیرد. "دموکراسی" را برای کل طبقه مراعات نکرده. آن را تنها برای خود، یعنی بخشی از طبقه سرمایه دار اجرا کرد. تا بتواند با استفاده از ماشین دولتی کل طبقه بورژوازی، راه حل خود را برای حل بحران اقتصادی - سیاسی کنونی و نجات سرمایه داری ایران از انقلاب بمورد اجرا بگذارد. از این رو، جناح رقیب به تنفیذ و پاکسازی قوه اجرا شده و قضا شده از لیبرالها بسنده نکرده، میخواهد شرکای پیشین را از بارلمان نیز بیرون اندازد. عملیات نمایندگان حزبی در مجلس به لیبرالها، که حتی خواهان اخراج آنها میشد، تبلیغات وسیع در نماز جمعه ها و مطبوعات و رادیو، تلویزیون بهمین منظور از مدتی پیش آغاز شده بود. روزنامه گمان "والفجر" که متعلق به او با شان حزبی است، در روزنامه مدوم مهر خود، کاریکاتوری از با زرگان کشید که با فضاحت از مجلس به بیرون پرتاب میشد. در روزنامه اطلاعات هفتگی که در روی جلد عکس لیبرالها در کنار خائنین حزبی مدوم چاپ کرده، پرسیده بود، چرا این لیبرالها همگی زنده و سالمند و محسن رفائی در محاصره رادیو - تلویزیونی اش با تفاق فرماندهان جدید ارتش بطور غیرمستقیم لیبرالهای را که سکوت کرده اند را نیز در خط آمریکا خوانند

بقیه در صفحه ۱۲

## مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با ارتجاع داخلی جدا نیست

# سازمان چریکهای فدائی خلق و جوخه‌های رزمی:

## لنینیسم یا سوسیال آنارشیسم (۱)

همچنانکه بارها مطرح ساخته ایم شرایط کنونی از آنچنان خود-ویزگی برخوردار است که انحرافات رویزیونیستی و فرمونیستی و آنارشیستی را در آن واحد یکجا بنمایان می‌گذارد. ما در شماره‌های اخیر "پیکار" پیوند آنارشیسم و فرمیسیم را در سیاستها و تاکتیکهای مجاهدین بررسی کردیم و توضیح دادیم که چگونه تاکتیک "مبارزه مسلحانه" کنونی آنها پیش از آنکه تروریسم جدا از توده باشد، کودتا-گری و یا بعبارت روشنتر خلع بسد مسلحانه از حزب جمهوری است و گفتیم مجاهدین که بزرگترین لیبرالی در غلطیده‌اند، ناتوان از ما زمان-دهی جنبش توده‌ای، بمنظور درهم شکستن ماشین دولتی حاضر در مداخله خلع پدمسلحانه از حزب و جایگزینی حکومت "شورای مقاومت ملی" است، حکومتی که جز حکومت سرمایه‌چیز دیگری نخواهد بود.

اما این سیاست و تاکتیکهای لیبرال - آنارشیستی در محدوده نیروهای دمکرات باقی نمانده و به مورگوناگون و با کیفیتهای متفاوت در برخی نیروهای جنبش کمونیستی نیز منعکس گشته است و این نیروها را به سخنگویان تمایلات لیبرال - آنارشیستی خورده - بورژوازی در جنبش کارگری بدل نموده است.

فدائیان اقلیت ضمن رد ترور به‌مثابه تاکتیک اصلی، در این شرایط، ترور را بعنوان تاکتیک فرعی مبارزه برسمیت شناخته و بدین ترتیب عدم مرزبندی پرولتری خود با مشای چریکی جدا از توده و سیاستهای آنارشیستی را عیان می‌نمایند.

اگرچه انحراف اصلی سازمان - چریکهای فدائی را انحراف رویزیونیستی تشکیل داده و این انحراف، خود را با راه و بارها در برخورد به سوسیال امپریالیسم و رویزیونیسم، حزب توده و فدائیان اکثریت، بورژوازی و قدرت سیاسی و شعاریها و سیاستهای تاکتیکسی بنمایان گذاشته است، اما این انحراف ناشی وجود انحراف دیگر این سازمان، یعنی انحراف آنارشیستی نیست. نگاهی به گذشته سازمان چریکهای فدائی - براحتی نشان میدهد که چگونه خط مشی لیبرال - آنارشیستی جزئی با گرایش قوی رویزیونیستی درهم آمیخته بود و با بطور مشخص در زمان انشعاب، اگرچه فدائیان از زاویه‌ای انقلابی از فدائیان اکثریت خاشن می‌برند، اما این برش نه تنها بر پایه مرزبندی عمیق با انحراف رویزیونیستی گذشته سازمان نیست، بلکه علاوه متکسی بر نقد پرولتری از انحراف چریکی نیز می‌باشد و این دو انحراف در هم آغوشی با یکدیگر عمل میکنند فدائیان اقلیت طی یک دوره توانستند درک آنارشیستی خود را پوشیده نگا هدارند، اما اینک در بستر تحولات جامعه و رشد مبارزه طبقاتی، این دیدگاه پوخته خود را شکافته و انحراف عربان گذشته را دوباره عیان ساخته است.

ما نقد شمار "مرگ برحزب جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسان" را به زمانی دیگر موکول کرده، لیکن در این نوشته می‌کشیم تا تاکتیک ترور آنارشیستی فدائیان را مورد نقد قرار دهیم. افشای این انحراف در شرایط متحول و حاد کنونی از نقطه نظر منافع جنبش کمونیستی و انقلابی دارای اهمیت خاصی بوده و سبب آنکه فدائیان این سیاست غیر پرولتری را با نقل قولهای لنین آراسته اند و چنین وانمود ساخته که این سیاست برگ

سیاست لنینیستی است!  
براستی حقیقت چیست؟  
لنینیسم یا سوسیال آنارشیسم؟  
کدام یک؟

رفقای فدائی تاکتیک نوین "تروریستی" خویش را در ابتدا تحت عنوان "ضرورت مقابله با ندهای سیاه" مطرح ساختند و کوشیدند تا با استناد به حوادث سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ در روسیه و رهنمودهای لنین در مورد ضرورت مقابله با ندهای سیاه محنت تاکتیک خویش را نشان دهند سپس از آنجا که ترور نمیتوانست صرفاً متوجه ندهای سیاه گسرد (بویژه در شرایط کنونی که نقش اصلی سرکوب را ارگانهای رسمی رژیم ایفا میکنند)، مسئله تشکیل جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی را مطرح ساختند و با زهم کوشیدند تا با استناد به حوادث سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ در روسیه و اقتباس جمولات پراکنده و تکه تکه از لنین، محنت مشی خویش را نشان دهند! و در همین حال با آراشه نظرات انحرافی خود در باره واقع مشخص حاضر به نقد "اکنونیستهای" چون ما که با تاکتیک آنارشیستی ترور در شرایط کنونی مرزبندی نموده ایم، پرداخته‌اند. اکنون ببینیم استدلالهای رفقا بر چه پایه است و فشرده درک آنها از واقع کنونی چیست؟

فدائیان می‌گویند از آنجا که انقلاب شکست نخورده و نیمه تمام مانده است، تکمیل آن فوری ترین وظیفه انقلاب است و با سخگوشی به این وظیفه بعمنی تدارک فوری قیام است و حال که تدارک قیام به معنی فوری ترین وظیفه مطرح است، پس با بدبه تشکیل جوخه‌های رزمی برای رهبری قیام دست زد. و باز از آنجا که این جوخه‌ها از طریق نا منویسی نمیتوانند تشکیل شوند پس با بپستی به عملیات رزمی دست زد! و از این رو فدائیان ترور را در شرایط کنونی نه تنها مجاز بلکه لازم می‌شمارند: "از قیام تا به امروز یک جنگ داخلی بر میپایان ما حاکم بوده است" (از این پس کلیه تاکتیکات یک خطی از ما ست) و "بنا بر این در ارتباط با وظیفه تکمیل انقلاب تدارک قیام نسبه

### پیش بسوی مبارزه آید تو لوزیک

بصورت امری کلی بلکه بصورت امری فوری و عاجل در دستور کار قرار دارد و در این رابطه ما زمانه‌ی جوخه‌های رزمی، جزء لاینفک‌های تدارک قیام محسوب میشود (کا ۱۲۲) و بر این روال و با این مقدمه چینی ضرورت عملیات رزمی ترور را نتیجه گیری میکند. در اتخاذ این تاکتیک استناد اساسی رفقاه آثار لنین در دوران انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ روسیه است. در این آثار لنین تدارک مجدد فوری قیام، برپائی جوخه‌های رزمی و دست زدن به عملیات رزمی مطرح میکند. حال رفقای فدائیی با استناد به نقل قولهای تکه پاره شده لنین میکوشند تا کتیک خویش را "بلخویکی" نشان دهند و مخالفان را پیروان منشویکها جا بزنند. و در این باره خود را از یک تحلیل همه-جانبه و مشخص بی نیا زداندسته و تا کتیک خود را برپا به دوسه جلسه کلی مانند "از آنجا که در دوران انقلابی برمی بریم"، "از آنجا که غلظت توده‌ها انقلابی است"، "از آنجا که وظیفه تدارک قیام، وظیفه فوری است" پس "عملیات رزمی تا کتیک آنرا رشیستی محسوب نشده، منطبق با روحیه انقلابی توده‌هاست" (کار ۱۲۲) استوار ساخته اند!

رفقا در توضیح اینکه آیا این ترورها، تا کتیک جدا از توده است یا خیر چنین پاسخ میدهند که اینها تروریسم نبوده بلکه "عملیات نظامی در جهت تدارک قیام اند" و "ترور در شرایط محکوم است که خلق انقلابی نیست" و "مبتدل کنندگان مارکسیسم دنباله روان جنبش خود بخودی چنین تبلیغ میکنند که گویا هر کاری که توده‌ها کردند، ما هم باید بدان کار را بکنیم. آنها توجه نمیکند که وقتی گفته میشود باید در اتخاذ تاکتیکها روحیات توده‌ها در نظر گرفته شود باید دید که جنبش توده‌ای در کلیت خود در یک دوران رکود سیاسی، حالت انفعال، فقدان اعتراض و تعرض برمی بردیا در یک دوران انقلابی، در دوران تعرض و اعتراض" (همانجا)

و بالاخره بعد از توضیح مختصری که در پاسخ به سؤال بالا داده اند هدف این عملیات را نیز بسا اقتباس از کتاب جنگ پارتیزانی لنین چنین توضیح میدهند: "هدف فوری عملیات رزمی عبارتست از مبارزه جدی علیه باندهای سیاه، درهم‌گوبیدن سازماندهی آنها، حمله به ارگانهای سرکوب، ترور انقلابی رهبران باندهای سیاه و خائنین به خلق، معادله‌های مالی تا مین سلاح و..." (همانجا) تا گفته‌اند که استناد دبیش از عهد فداشان به تاکتیکهای لنین در سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ (بر مقاله کار ۱۲۲) تقریباً کپی‌های از نظرات لنین در این دوران است) بخاطر آن است که رفقاه شرایط ایران را

جیزی کما بیش شبیه به آن دوران میدادند و به همین خاطر میگویند "وظیفه فوری برپا داشتن یک قیام دیگر در دستور است"، فداشان در تحلیل از اوضاع ایران میگویند "جنگ داخلی بر سر ازمیه... حکم فرما می‌کند" و در دوران پس از قیام "علیرغم رکودهای موقتی در مبارزات توده‌ها ما شاهد حادترین درگیریها و برخورد های مسلحانه، قیامهای محلی، عملیات پارتیزانی ترور و... هستیم (همانجا) و از اینروست که رفقاه اساسی ترین تاکتیکها را که لنین در آن دوران در پیش گرفته بود را میخواهند در شرایط کنونی ایران پیاده نمایند. اینست فشرده درک رفقاه فدائی درباره شرایط کنونی و ضرورت عملیات ترور (رزمی) - اما قبل از آنکه ما بطلان نظرات تا کتیک رفقاه را نشان دهیم ضرور است در ابتدا مبنای اتخاذ تا کتیک پرولتری را توضیح داده، سپس ضمن تشریح شرایط سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ که الگوی فداشان قرار گرفته است، به بررسی مشخص شرایط کنونی پرداخته تا در بررسی هر سه مبحث بیگانگی و فاصله عمیق تا کتیک فداشان را با تاکتیکهای مارکسیستی دریا بیم.

## مبانی اتخاذ تا کتیک مارکسیستی کدامند؟

### ۱- مارکسیسم تا کتیک را بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص اتخاذ میکنند!

از نظر مارکسیسم اتخاذ هر گونه تاکتیک که از تحلیل مشخص از شرایط مشخص هر جا معویا دورانی از حرکت آن جا معنشات نگرفته باشد، بمعنی رد ما تریا لیمم - دیا لکتیک در تعیین روشهای مبارزه است و از اینرو ناگزیر ولایم به دامان ایده آل لیمم درمی غلتند. زمینه‌های در غلستیدن به ایده آل لیمم در عرصه تا کتیک میتوانند بصورت تحلیل کلی از شرایط مشخص (بجای تحلیل مشخص) و یا بصورت الگو - پردازی از شرایط مشخصی یک جا معه دیگر و انتقال مکانیکی تجسار ب و یا بکارگیری فرمولهای عام و... بروز نماید. (در این رابطه، لنین در بررسی مبانی اتخاذ تا کتیک پرولتری میگوید: "مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هر گونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیا لکتیک است... هرگوشی در رد یا تا شد شکلی از مبارزه، بدون

توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، بمعنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است" (۱) و در جای دیگر در تا کتیک تحلیل مشخص از شرایط مشخص بجای الگو پردازی مکانیکی چنین میگوید: "اکنون هم مطلب در اینجا است که کمونیستهای هر کشور یا آگاهی کامل با بدو وظائف اساسی و اصولی مبارزه علیه فریت ظلمی، علیه آئین پرستی "چپ" و نیکو خصوصیات ویزهای را که این مبارزه در هر کشور جداگانه باید در تطابق با شرایط خاص اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... بخود بگیرد و این امر غیر قابل اجتناب و ضروری است در نظر بگیرند... بهرحال با بداین نکته را صریحا درک نمود که چنین سازمان رهبری کننده ای را تحت هیچ شرایطی نمیتوان بر اساس یکسان نمودن و همسطح ساختن مکانیکی و همسان کردن الگوها و رقوا عدتاکتیک مبارزه ایجاد نمود." (۲)

رفیق استالین نیز در رد کلی گویی در اتخاذ تا کتیک و توضیح مبانی تا کتیک میگوید: تا کتیک با پستی آن اشکال و شیوه‌های از مبارزه را تعیین نمائید که با یکدیگر وضع مشخص در هر لحظه به بهترین وجهی مطابقت داشته باشد و گوشزد میکنند که بدون توجه به این مسئله بیم آن میرود که "از زمین سخت جدا گشته و در آسمانها قلعه" بزنیم! (۳) و اضافه میکنند که "باید شیوه غرق شدن در نظاره و شیوه نقل قول آوری و تشابهات تاریخی و... بدو را فکند شوند، باید درک نمود که نباید بر مارکسیسم "لم" داد بلکه "ایستاد" (۴) و بالاخره در کتاب مسائل انقلاب چین رفیق استالین تحلیل مشخص از شرایط مشخص را بعنوان یکی از مبانی اصول تا کتیک لنینیسم ذکر کرده و ضمن صحبت در باره وضعیت چین "به آن رهبرانی که بدون در نظر گرفتن ویژگیهای هر کشور در صدد صدور رهنمودهای تلگرافی هستند" تا خته و میگوید "عالمی که این نوع "رهبران" را از رهبران واقعی متمایز میکنند اینست که آنها همیشه در جیب خود دوسه تا فرمول حاضر و آماده مناسب برای همه موقعیتها و کشورها، لازم الاجرا و اجباری برای هر نوع شرایط دارند"، "بدین ترتیب است که آنان تلاش دارند برای همه کشورها نوعی رهبری قالبی و الگووار در نظر بگیرند. فرمولهای عام معینی را بدانها بطور مکانیکی القاء

- (۱) - لنین، جنگ پارتیزانی
- (۲) - لنین، بیماری کودکی "چپ" روی در کمونیسم
- (۳) - استالین - درباره استراتژی و تاکتیک کمونیستهای روس
- (۴) - همانجا

کنند، بدون آنکه به اوضاع مشخص جنبش در کشورهای مختلف و به تفاهات ای پیشا رهبن فرمولها و جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف توجه نماید (۵)

آنچه که مورد نظر ما رگسیسم است اینست که در اتخاذ کتیک میبایست شرایط مشخص جامعه را مورد نظر داشت و هر تا کتیک که اوضاع تاریخی و ویژگیهای اجتماعی - اقتصادی - سیاسی موجود را بدرستی تشخیص ندهد، قادر نیست در پیشرفت مبارزه طبقاتی موثر باشد. ما رگسیسم را همنامی عمل ماست. میبایست ما رگسیسم را بطرز خلاق در شرایط مشخص جامعه پیاده کرد و از بکار بردن فرمولهای آماده و بیبروح جدا اجتناب کرد.

### ۴- مارکسیسم تاکتیک را بر اساس سطح مبارزه توده ها اتخاذ میکنند!

دومین مبنا و اصل پایه های اتخاذ تاکتیک مارکسیستی آنست که هرگز تاکتیک از ورای مبارزات عینی و خود بخودی توده ها "کشف" نگردیده و به آنها تحمیل نمیکرد. تاکتیک مارکسیستی وظیفه ای جز سازماندهی، هدایت و آگاه نمودن و ارتقاء همان مبارزات خود بخودی توده ها که در راستای تحقق استراتژی انقلاب جویان دارد، نمی شناسد. در این رابطه لنین میگوید: "برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سر - لوجه اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم در اینست که مارکسیسم هیچگاه جنبش را بیک شکل مشخص مبارزه محدود نمیکند. مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است، نه بدین معنی که آنها را "کشف" میکنند، بلکه تنها اشکال مبارزه طبقات انقلابی را که در حین حرکت جنبش بطور خود بخودی بوجود آمده اند، بصورت عام جمع بندی میکنند، آنها را متشکل می سازد و به آنها آگاهی میبخشد. مارکسیسم تمام فرمولهای انتزاعی و نسخه های مکتبی را قاطعانه رد میکند و خواهان توجه کامل به واقعیات مبارزات توده است. مبارزاتی که همگام با رشد جنبش و رشد آگاهی توده ها و تشدید بحرانهای اقتصادی - سیاسی شیوه های جدید و گوناگون دفاع و حمله را بدین حال می آورد. از اینرو مارکسیسم هیچگاه شکلی از اشکال مبارزه را برای همیشه رد نمیکنند و مارکسیسم بهیچوجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که در یک لحظه معین ممکن بوده و بکار برده میشود، محدود نمیکند، بلکه معتقد است که در صورت تغییر

(۵) - استالین - درباره انقلاب چین

موقعیتهای اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه بوجود خواهد آمد. در این رابطه ما رگسیسم در واقع از عمل توده ها می آموزد و فرستگها از این ادعا بدور است که بخواد اشکال مبارزه ای را که "علمای خانه نشین در مغز خود پیور کرده اند، به توده ها تحمیل کند" (۶) در واقع ما باید عمل مستقیم و تجربیات مشخص توده ها را مبنای اتخاذ تاکتیک - هایمان قرار دهیم (۷)

رفیق استالین نیز این اصل را بعنوان "یکی از اصول تاکتیک لنینیسم" نام برده میگوید: "این اصل تاکتیک به مسئله تغییر شعارها، نظم و ترتیب و شیوه تغییر شعارها مربوط میشود، این اصل چگونگی تبدیل شعار حزب به شعار توده ها، چگونگی و طریقه ارتقاء توده ها به سطح مواضع انقلابی حزب، بنحوی که آنان خود از طریق تجربه سیاسی خودشان بدرستی شعارهای حزب پی ببرند مربوط است... تحقق این امر مشروط به تجربه سیاسی خود توده ها است" (۸)

این اصل اساسی ناظر بر سطح عینی مبارزات طبقاتی است که منبسط میباید سطح تکامل واقعی مبارزه توده ها را تحلیل کرده و بکوشند تا این مبارزات را سازماندهی نموده و ارتقاء دهند. هر تاکتیک که ناظر بر سطح مبارزات توده ها نباشد، محکوم به شکست است.

### ۳- مارکسیسم، تاکتیک را بر اساس تناسب قوا اتخاذ میکنند!

مارکسیسم معتقد است که در اتخاذ تاکتیکها همواره باید تناسب قوای طبقاتی را در هر لحظه معین در نظر داشت. بدون در نظر داشتن این امر پیروزی بردشمن که صدبار قویتر از ما است، امری ناممکن است چرا که با پیشا هنگ تنها نمیتوان به پیروزی رسید، برای امر انقسلاب لازمست نه تنها روحیات انقلابی توده ها در نظر گرفته شود، بلکه همچنین بایستی کلیه شرائط ایزکتیف، وضع نیروهای دشمن، تناسب درونی آنها، وضع نیروهای مردم، متزلزل و... در نظر گرفته شود و با احتساب مجموعه شرائط عینی و ذهنی، به اتخاذ تاکتیک مربوطه مبارزات و وزید. در این رابطه است که لنین خود میگوید: "تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه انقلابی توده ها استوار ساخت تاکتیک باید برپایه محاسبه هوشیارانه و قویا ایزکتیف کلیه نیروهای طبقاتی بگ کشور (و کشور - (۶) - لنین - جنگ پارسیانی (۷) - لنین - سندیکا های طبقاتی (۸) - استالین - درباره مسائل انقلاب چین

های مجاور آن و نیز کلیه کشورهای در مقابلش جهانی) و همچنین بر روی تجربه جنبشهای انقلابی استوار باشد" (۹)

از اینروست که لنین همواره میگوید: "برای انقلاب گامی نیست که توده ها نخواستند که "بالایشها" بر آنان حکومت کنند، بلکه همچنین لازمست که با لایشها نیز نتوانند بشیوه سابق به حکومت خود ادامه دهند" (۱۰) چرا که تناسب و آرایش کلیه نیروهای طبقاتی و نه فقط روحیه انقلابی توده ها را در نظر دارد.

و چنین است که لنین متذکر میشود که اگر توازن نیروهای طبقاتی برابر نباشد، اگر تعامسی توده ها با طبقه حمایت مستقیم و با بیطرفی مثبت را اتخاذ نکرده باشند کشتادن پیشا هنگ به نبرد قطعی و تعیین کننده نه تنها سفاقت صرف بلکه جناحست خواهد بود و گوشزد میکند که "با پیشا هنگ تنها نمیتوان پیروز شد". سپس در جای دیگر میگوید وظیفه اساسی تاکتیکهای پرولتاری توسط ما رگس در انطباق دقیق با تمام اجزای جنبش است. ما تریالیست - دیالکتیکی او توضیح داده شده. فقط در نظر گرفتن عینی مجموعه مناسبات بین مطلقا همه طبقات در یک جامعه معین و در نتیجه در نظر گرفتن مرحله عینی تکاملی که آن جامعه بدان رسیده است و مناسبات بین آن جامعه و جوامع دیگر میتواند مبنای برای تاکتیکهای یک طبقه پیشرفته به خدمت گرفته شود" (۱۱). در این رابطه رفیق استالین نیز میگوید تاکتیک "در هر لحظه موجود و وضع نیروها را هم در برون پرولتاریا و متحدانش... و هم در اردوگاه دشمن در نظر گرفته و طبق روابط متقابل نیروهای در نبرد، طبق اشکال مبارزه (جنبش) طبق سرعت جنبش طبق صحنه بیکار در هر لحظه موجود... تعیین میگردد" (۱۲) و در انطباق با... وضع طبقات تغییر نسبت نیروهای متخاصم، خلعت قدرت دولتی و بالاخره مطابق با مناسبات بین المللی تغییر می پذیرند" (۱۳). و در جای دیگر نیز این اصل را بعنوان یکی دیگر از اصول تاکتیک لنینیسم نام برده و میگوید "یک سیاست صحیح، بهیچ وجه ناگزیر و بدون قصور به پیروزی مستقیم علیه دشمن منجر نمیشود. بعبارت دیگر غلبه مستقیم و فوری بر

(۹) - لنین - بیماری کودکی "چپروی"....  
(۱۰) - لنین - درباره تاکتیکها  
(۱۱) - لنین: مارکس - انگلس - مارکسیسم، به نقل از کار ۱۲۲  
(۱۲) - استالین - درباره استراتژی و تاکتیک  
(۱۳) - استالین - استراتژی و تاکتیک کمونیستهای روس

### این هفته: بیش از ۲۸۰ کمونیست و انقلابی بدست رژیم جلاد تیرباران شدند!

اشرف دهقانی ۲ نفر  
جناب چپ ۱ نفر  
پیکار: سیدمحمدآرنگ ۶۰/۷/۱۲ قم  
یوسف نظری ۶۰/۷/۱۲ بندرعباس

کاویان سرخ صدها شهید کمونیست و انقلابی تا قوس مرگ رژیم را مینوازند.

شهادت کمونیست و انقلابی که از تاریخ یکشنبه ۱۲ مهر تا یکشنبه ۱۹ مهر بدست دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی اعدام و یار درگیری بشهادت رسیده اند:  
مجاهدین ۲۲۴ نفر  
چریکهای اقلیت ۵ نفر  
کومله ۱ نفر

## تفتیش بدنی دانش آموزان

### نشانه وحشت رژیم از آگاهی توده ها است!

رژیم فذخلقی که حتی اعدام و دستگیری و اخراج دانش آموزان کمونیست و انقلابی مدارس نیز نتوانسته و زبونش را در سرکوب انقلاب پنهان نماید، حیل‌های جدیدی را برای جلوگیری از آگاهی دانش آموزان ابداع کرده است. رژیم با استفاده از عوامل و عناصر مرتجع انجمن اسلامی دست به تفتیش بدنی دانش آموزان زد، و این کار حتی شامل حال برخی از دانش آموزان دبستانی نیز گردیده است. ارتجاع می‌کوشد تا بدینوسیله مانع رسیدن وسیع اوراق و نشریات انقلابی به دانش آموزان گردد. دانش آموزان انقلابی! با مبارزه متحد و یکپارچه خود این توطئه کثیف ارتجاع را غنشی کرده و وحدت و همبستگی خود را به رژیم فذخلقی نشان دهید.

تفتیش بدنی موقوف با بدگسردد!  
مزدور ارتجاعی افتابا بدگسردد!  
"سازمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار"

کشفیات قرون وسطای طبعا از این فرهنگ استفاده خواهد کرد... در شمار بعدد وسیع متفلسفات بورژوازی را پس از دوران اولیه مبارزه قاطع با فتوای لیسیم در قبال مذهب نشان خواهیم داد و خواهیم گفت آشکار شدن طلبه سوسیالیسم با بیداری طبقه کارگر چه تأثیری در مبارزه بورژوازی با بقایای نهاد های فتوای لیسیم و بخصوص مذهب گذاشت و سیاست طبقه کارگر نسبت به مذهب دنیسوی آن را افشا کرد این مبارزات که از سوی نمایندگان بورژوازی را دیگال آلمان انجام میگرفت، واکنش سخت دولت پروس را به همراه داشت و در ۱۸۴۲ هرگونه انتقاد به مسیحیت شدیداً ممنوع گردید. اما بهر حال این مبارزات در نا بودی فتوای لیسیم، جدا کردن دین از سیاست و تضعیف مذهب در سراسر اروپا نقش بارزی ایفا کردند. این مبارزات مترقی و انقلابی بود و طبقه کارگر نیز در مبارزه اش علیه بورژوازی و همه وضعیت مذهب را در دوران سوسیالیسم با نخواهیم گفت، ادا مه دارد

بقیه از صفحه ۱۱ مذهب .... ما تریالیست قرن هجده فرانسوی برای مبارزه با مذهب اشاره میکرد و حتی مطالبه آثار فیلسوفان انقلابی بورژوازی را به طبقه کارگر روسیه برای زدودن افکار قرون وسطای سفارش میکرد. ما تریالیستهای آلمان نیز در این میان نقش ویژه ای ایفا کردند. آنها در زمانی که انتقاد از مسیحیت، راه عمده برای نظرات سیاسی بود و ضربه پر آن، ضربه ای بر استبداد مطلقه فتوای دولت پروس دستاوردهای گرانبهای در مبارزه با مذهب داشته و از این راه مبارزه را به عرصه سیاست و آیدئولوژی ارتجاعی دولت پروس گشاندند. داوود اشتراوس هگلی جوان، انجیل را افسانه خواند و بیرونیا شره تنها منشأ الهی را منکر شد، بلکه وجود مسیح را نیز دروغ خواند. در مذهب بدین صورت قاطع، شالوده حکومت فتوای را متزلزل میساخت. در این میان فلسفه فوئرباخ بسیار با ارزش تر بود. او گرچه به سه ما تریالیست تاریخی نبرد نتوانست تضادهای طبقاتی را به عنوان شالوده دین بشناسد اما او کاملاً دین را از آسمان به زمین کشا ندو تالوده

دشمن، تنها با اتخاذ شی صحیح تعیین نمیشود، بلکه قبل و پیش از هر چیز با ارتباط و تقابل نیروهای طبقاتی جامعه با برتری مشخصی **جبهه انقلاب**، با تجزیه و پراکندگی در اردوگاه ضد انقلاب و با اوضاع بین المللی تعیین میگردد. فقط با در نظر گرفتن این مجموعه شرایط می صحیح پرولتاریا میتواند به پروتزی مستقیم منجر شود" (۱۴) در حقیقت اگر ما رگسبتهای نتوانند تناسبات قوای طبقاتی را بدرستی تشخیص دهند و آرایش قوا چه در جبهه انقلاب و چه در جبهه ضد انقلاب را مورد تحلیل علمی خود قرار دهند، آنگاه در اتحادات کتیکهای پرولتاری کا ملامت نا توان خواهند بود. تاکتیک می با بست نه بر پایه مناسباتی که ما میخواهیم بلکه بر اساس مناسبات طبقاتی عینی موجود در جامعه باشد. این تاکتیک مبیما بست در جبهه انقلاب و وضعیت نیروهای آگاه و توده های آگاه و متشکل، وضعیت توده های میلیونی که از رژیم طبقاتی کنده شده و در جبهه انقلاب ایستاده اند و وضعیت توده های متزلزل را از پایداری کرده و در عین حال نسبت به قوای دشمن و ویژگیهای آن توجه خاصی نماید. بدین ترتیب اصول سه گانه فوق که آنرا بصورت مختصر با استناد به کلاسیکهای مارکسیستی تشریح نمودیم، می با بست سرلوحه هرگونه اتحادات کتیک پرولتاری قرار گیرند. بدون تحلیل مشخصی از شرایط مشخص در هر مرحله از سیر عینی جنبش، بدون توجه به تجربه توده ها و مینا قرار دادن عمل مستقیم آنها بعنوان پایه اتحادات تاکتیک و بدون توجه به توازن قوای طبقاتی، بیمن میرود که ما در اتحادات کتیکها بمان در "سوا سف زده" و لفاظی های تو خالی و عملیات ما جراجویانه را با بگزین جریبان زنده مبارزه طبقاتی نمائیم اکنون با توجه به مبنای فوق که آنرا ذکر کردیم، به بررسی شرایط روسیه در االیان ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ می پردازیم، تا آن شرایط و مرحله ای از رشد جنبش که مجموعاً با عت در پیش گرفتن تاکتیکهای عملیات رژیم آسوی بلشویکها گردید را دریا بیمن ببینیم که چگونه هر سه اصل فوق در اتحادات کتیکها رعایت گشته است و سپس به بررسی شرایط خود می پردازیم تا ببینیم آیا همانند شرایط روسیه ۱۹۰۷-۱۹۰۵ است و آیا میتوان بصورت مکانیکی تاکتیکهای بلشویکها در آن دوران را در شرایط و مرحله کنونی رشد جنبش پیاده نمود. ادا مه دارد

(۱۴) - استالین - درباره مسائل انقلاب چین

# نمایشهای مذبوحانه تلویزیونی ادامه دارد

## سرنوشت مبارزانی که

### ضعف نشان داده و یا سقوط نموده و به خیانت کشیده میشوند

اخیراً رژیم جمهوری اسلامی تلاش تبلیغاتی فراوانی در ایجاد با صلاح تزلزل در صفوف انقلابیون و کمونیستها بفرج میدهد. یکی از اشکال این تبلیغات، استفاده از کسانی است که در زیر شکنجه و یا به خاطر حفظ جان خویش تن به ضعف و یا خیانت میدهند. تا آنجا که به رژیم مربوط میشود، همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودیم، این سیاستی است که رژیم جمهوری اسلامی از طرف خویش، رژیم شاه آمخته و هم اکنون آنرا با تمامی آن کودنی و خمیسه های قرون وسطائی و عقب مانده خویش توأم نموده است. رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که برای کسانی که دچار ضعف شده و حتی به خیانت کشیده شده و به بدتر بودن موضعگیری خصمانه علیه ما زمان خویش و کل جنبش دست یازیده اند (نمونه نمایش تلویزیونی جانفشانی وظیفه) کوچکترین رحمی ننموده و ضمن اینکه در راه مقاصد خویش آنها را به زبونی، ذلت و رسوائی میکشاند "حق" آنها را نیز ادا ننموده و آخرت الامر آنها را به جوخا عدا م میسپارد و لابد در قبال این همکاری و خیانت نیز لطف آن دنیا شای را شامل حال آنها کرده از "خداوند" برایشان طلب مغفرت کرده و آموزش الهی را بدانان وعده میدهد.

این دیگر چه زیست که فقط از عهده رژیم جمهوری اسلامی میتواند برآید و عتقا که مهر او را بر پیشانی دارد.

یکی از این نمایشها تلویزیونی نمایشی بود که چندین پیش در تلویزیون بکنک یکی از اعضا و داده ما زمان برگزار شد. از آنجا که این نمایش توسط یکی از اعضا قدیمی ما زمان ما انجام گرفته است، لازم دیدیم ضمن توضیح حول این قضیه، موضع ما زمان را در برابر این مسئله و بطور کلی بدیده های از این قبیل، بدلیل اهمیت مسئله در جنبش کمونیستی و انقلابی، روشن نمائیم. الحمدلله یکی از متهمین چاب ما زمان بود که در دوره های گذشته، با اعتبار توانائی هایش، در مسئولیت چاب ما زمان قرار گرفته و توانسته بود در این زمینه صلاحیت بالایی از خود

نشان داده و چاب ما زمان را تکامل دهد. به همین اعتبار و در رابطه با مجموعه توانا شایها پیش، بعداً به عنوان یکی از اعضا کمیته چاب و تدارکات ما زمان قرار گرفت. در سال ۵۹ در جریان مبارزه ایدئولوژیک موجود در شاخه مربوطه از مسئولیت فوق تصفیه شده و به سطح یک عضو ساده تنزل پیدا نمود. بعد از فروردین سال اخیر، با زهم تحت برخورد انتقادی قرار گرفته و به عنوان یک عضو مشروط تلقی شد تا اگر توانست در یک مهلت چهار ماهه با انتقادات خویش برخورد نموده و چشم اندازی برای اصلاح خود بدست دهد، عضویتش تثبیت شده و در غیر این صورت از عضویت ما زمان تصفیه گردد. ضعف ها و انحرافات او، به صورت مشخص با داشتن انگیزه های فردی در مبارزه و اندوید آلیسم شدید بود که بدلیل دنیا آله روی، تربیت نازل سیاسی و برخی خصیصه های امینی، این انحرافات بصورت مشخص در نظرات سیاسی و ایدئولوژیک او بروز محسوس می نموده بود. او ظاهراً اختلافی با خط مشی و مواضع ما زمان نداشت و نظرات سیاسی اش ظاهراً منطبق بر همان انحرافات اصلی ما زمان - انحراف بر راست - بود، اما انحرافات ایدئولوژیک او که فرا ترا از این بود در عمل کردهای تشکیلاتی او، تبارز مشخص داشت. همین انحرافات سرانجام منشا و باعث سقوطی شد که نتیجه اش تن دادن به مصاحبه با رژیم و پشت تر کردن به انقلاب و خیانت به طبقه کارگر شد. او تلاش نمود که به خیانت خویش شکل "آبرومند" و سیاسی بدهد. این پشت پوش فقط میتوانست فریبندگی بیشتری به حرکت او بدهد. او به مواضع انقلابی ما زمان و به جنبش کمونیستی ایران پشت نمود و با تاخیر رژیم و همکاری با او در برپائی مصاحبه، به جنبش کمونیستی و به کارگران و زحمتکشان ایران خیانت نموده و به سقوط کشیده شد. او ظاهراً علیه حزب توده و اکثریت موفع گرفت ولی عملاً و دقیقاً بر همان مواضع رویزیونیستی و خائسانه حزب توده و اکثریت صحت گذاشت. او رژیم را مورد تاخیر قرار داد و آنرا

انقلابی و خدا مپریا لیست خطا با نمود که هم اکنون دستش به خون هزاران تن از کمونیستها و انقلابیون و توده های آگاه مینماید. ما آلوده است. اینک او در خیانتش فراتر از این رفته باشد، ما هنوز اطلاع دقیقی نداریم. آنچه تاکنون مسلم شده است اینست که دشمن توانسته است با اعتبار ضعفها و انحرافات وی او را شکسته و به خیانت بکشاند. و اما اینگونه نمایشات و چنین پدیده ها شای چه آموزش ها وجه مسائلی را در مقابل نیروهای کمونیست قرار میدهد؟ اولاً درک این مطلب که اینگونه مسائل در مسیر حرکت انقلاب، امری غیر مترقبه و غیر طبیعی نیست. در میان مدها و هزاران کمونیست و انقلابی، بخصوص در میان روشنفکران، معدود افرادی نیز یافت میشوند که در زیر فشار دشمن برای حفظ خویش، با اعتبار ضعفها و انحرافات ایدئولوژیک - طبقاتی - شان به ضعف و خیانت افتاده و به انقلاب پشت میکنند. این امر در اساس خود به منافع، گرایشات و خصایص طبقات غیر پرولتری برمی گردد که روشنفکران عموماً از میان آنها برخاسته اند. از میان روشنفکران وسیعی که به صفوف پرولتاریا می پیوندند و منافع و زندگی خویش را با منافع طبقه کارگر پیوند میزنند، طبیعتاً معدود افرادی نیز که دارای گرایش نیرومند به سوی بورژوازی هستند، به این صفوف وارد میشوند. این دسته از افراد علیرغم تمایلات ضعیفی که آنها را به هواداری طبقه کارگر و زحمتکشان میکشاند از آنجا که نتوانسته اند از منافع خویش بپسند و منافع خویش را با منافع وای طبقه کارگر و زحمتکشان پیوند زده و بر آن منطبق نمایند، از آنجا که نتوانسته اند عمیقاً با زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان در آمیخته و در مبارزه برای آزادی آنها حل شوند و بالاخره از آنجا که با اشکال مختلف با انگیزه ها و منافع بورژوازی آلوده هستند، به چنین سرنوشتی دچار میشوند برخی از آنها بشدت ضعف نشان داده و در مسیر مبارزه به انفعال کشیده شده و صحنه مبارزه را

نگ و نفرت بر رژیم جمهوری اسلامی، عامل کشتار صدها کمونیست و انقلابی!

ترک میگویند و برخی دیگر که در برخورد با خدا انقلاب به دورا هسی تعیین سرنوشت رسیده و نمیتوانند جز با خیا ننت به زندگی حقیر خویش با زگردند، به ورطه خیا ننت در غلطیده و به انقلاب پشت میکنند. البته آنها تلاش میکنند خیا ننت خویش را به انقلاب، با توجیهاتی از قبیل "بی خبری از ما هیت مترقی و انقلابی حکومت"، انحراف راستراستی و تاکتیک جنینش و با آنها مترقی نسبت به آن، توجیه نمایند. جالب است که اکثریت قریب به اتفاق این برگشتها و دیگر گونیهایی سیاسی از نظر خودشان در همان مدت کوتاه با زجوشی و در زیر شکنجه صورت میگیرد و شکنجه و اعدام چشم آندان را به تحلیلهای جدیدی بازمیگشاید. بهر حال این پدیده است که ما در تاریخ تمام جنبشهای انقلابی و کمونیستی خلقهای جهان و به صورت مشخص در تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی خودمان شاهد بوده و هستیم و چنانکه گفتیم با توجه به گرایش مکنون طبقهائی چنین عناصری که واقعیت وجودی خویش را در چنین تندپیشهای حساب به بهترین شکل آشکار میسازد و امر غیر مترقبه و غیر طبیعی نبوده و نیست.

ثانیا درک این مطلب که طبیعی بودن و اجتنابنا پذیر بودن نسبی این پدیده در مسیر حرکت انقلاب و در سازمانهای انقلابی بهیچوجه بمعنای رعمین و مشروعیت بخشیدن به این پدیده و بخصوص بروز آن در یک سازمان کمونیستی، نیست. هر اندازه اصول و موازین تشکیلاتی یک سازمان کمونیستی منسجم میسازند، هر اندازه مبارزه ایدئولوژیک با گرایشات خصم غیر پرولتری، بصورت زنده و شاداب جریان داشته باشد، هر اندازه ضوابط ارتقا و تصفیه مبتنی بر معیارهای ایدئولوژیک، سلامت ایدئولوژیک و نزدیکی افراد به منافع پرولتاریا و زحمتکشان، استوار باشد، هر اندازه یک سازمان کمونیستی یا تودهها در آمیخته و بر مبنای یک استراتژی و تاکتیک صحیح، استوار و رزمنده و هدفمند حرکت نمایند... مسلما بیچون و چرا خواهد توانست از بروز این چنین عوارض و پدیدهها شکی در تشکیلات جلوگیری نموده و آنرا به حداقل ممکن کاهش دهد. رزمندگی پرولتری یک تشکیلات کمونیستی که یک جلوه برجسته و بارز آن با بد در استحکام تشکیلاتی و مبارزه ایدئولوژیک درونی آن تبلور یابد، ما من جلوگیری از بروز چنین عوارض و انحرافات و تصفیه حائلی آن از تشکیلات میسازد. در غیر اینصورت و مسلما ما شاهد بروز چنین پدیدهها شکی در سازمانهای کمونیستی خواهیم بود که از یکطرف بیان ما هیت طبقهائی این افراد و از طرف دیگر

بیا ن انحرافات مشخص در زمینههای فوق الذکر در این سازمانها خواهد بود.

در مورد احمد را دمیش نیز علیر غم اینکها تا اندازه ای مبارزه علیه انحرافات و در سازمان صورت گرفته بود اما اینکها و توانسته بود در مدت نسبتا زیادی در مواضعش باقی بماند، انحرافاتش در حدی که بعدا خود را نشان داد، شناخته و بر خوردنشود و با در همان حدی شناخته شده بود، اما شات شده - بود، طبیعا نشانه اینست که در عرصه های فوق الذکر ضعیفها و انحرافات مشخصی وجود داشته که در اینجا این چنین بروز نموده است. در مورد فرد مزبور بطور مشخص میتوان گفت که توجه به تخصص و توانائی و کم توجهی به معیار و سلامت ایدئولوژیک مسئله ای بود که باعث شد انحرافات این فرد به میزان زیادی مسورد بر خورد جدی قرار نگیرد و از این با بت انتقاد مهمی را متوجه سازمان مینماید. این مسئله به سهم خویش نشان داد که متاسفانه در سازمان ما هنوز معیارهای پرولتری بطور کامل جا نیفتاده است. هنوز معیار پرولترائی تخصص در ضوابط تصفیه و ارتقا سازمان ماعمل نموده و به سازمان ضربه میزند، هنوز مبارزه ایدئولوژیک درونی، به مثابه یک عرصه مبارزه طبقاتی جا بیگانه واقعی خویش را نیافته و به همین دلیل سازمان را در مقابل رخنه جنبش انحرافات و جنبش افرادی، ضربه پذیر نموده است و با لاجرم این مسئله نشان داد که هنوز سازمان ما نتوانسته است خود را به آنچنان استحکام ایدئولوژیک برساند که در مقابل چنین پدیدههایی قبل از اینکها بنوا نند بر سازمان ضربه بزنند، پیشگیری نموده و آنرا تصفیه نماید و با توجه به خویش کوشش نماید آنها را اصلاح نماید، اینها همه جلوه های سازش، معاشات و آشتی - ظلمی ای است که میسازد با مبارزه ایدئولوژیک بی امان با انحرافات اصلی سازمان - انحراف بر است - از سازمان روده شوند. از نظریه های در زمینه های "اشغال سفارت" و "جنگ"، برخلاف گفته های او ظاهرا اختلافی با سازمان پیدا ننموده بود. نظرات او بر محور همان نظراتی بود که سازمان در مقاطع مختلف اتخاذ مینمود. و در این زمینه به اعتبار همان انحرافات ایدئولوژیکش دنیا له روی مینمود تصفیه او هم به خلاف گفته های او بدلیل اختلاف نظریا سازمان در زمینه های فوق الذکر، که همانطور که گفتیم چنین اختلافی بروز پیدا ننموده بود - بلکه در رابطه با همان اندیوید و آلیم فوی و جاه - ظلمیهایی فردین بود که بصورت مشخص در واسط تشکیلاتی وی بروز نموده بود. البته اینکها مواضع سیاسی او ظاهرا بر مواضع سازمان

خوانائی داشت و او از این مواضع دنیا له روی مینمود، نه بیگ فضا لیت بلکه بیا ن این امر بود که ما هیت واقعی انحرافات وی که سرانجام او را به انحطاط، ارتداد و خیا ننت کشانده، رونشده بود.

به این ترتیب تا آنجا که به انحراف سازمان مربوط میشود، از یکطرف زمینه بروز رشد جنبش پدیدهها شکی را بوجود می آورد و امکان همزیستی به امید هد و از طرف دیگر امکان مخفی ماندن ما هیت انحراف جنبش عناصری و گرایش نیرو مند پرولترائی آنها را بوجود می آورد.

بنا بر این برای جلوگیری از بروز چنین مواردی در سازمان در درجه اول با پدیده انحرافات خود سازمان مبارزه نمود. سرخ را با پد از همینجا گرفت و مبارزه را هم با پد از همینجا شد داد. کمونیستها از اینکها انحرافات و نقائص خویش را بر ملا و افشا کنند هیچ چیز جز جنبش انحرافات را از دست نخواهند داد. بدون افشا بیرحمانه این انحرافات و نقائص و کوشش مداقه و کمونیستی در جهت طرد آن، ما نخواهیم توانست در نبرد سرنوشت سازمان پرولترائی، رسالت خویش را نسبت به طبقه کارگر و زحمتکشان در اینجا دیسک سازمان مستحکم پرولتری در رابطه با طبقه کارگر به انجام برسانیم.

ثالثا ضرورت هوشیاری نسبت به دما هی است که دشمن با توجه به نقاط ضعف افراد، میگستراند. دشمن تلاش میکند زندانی اسیر را به تزلزل کشانده و او را در قبال نجاتش از مرگ، به توبه و سپس به همکاری و خیا ننت بگشاند. بخصوص رژیم جمهوری اسلامی که در قما بی و خیا ننت، روی بسیاری از جنبشکاران تاریخ را سفید نموده است، برای این امر تا کید زیادی دارد. طبیعتا غیر از وادگان و کسانیکه عمیقا دچار تزلزل و انحراف هستند، کسی به چنین خیا ننتی تن نمیدهد، ما از آنجا که فشار دشمن و تلاش او برای دام گستری میتواند به اعتبار برخی ضعیفها و تزلزلات افراد انقلابی، آنان را بدام مینماید، توجه به این نکته از لحاظ تاکتیک برخورد با دشمن اهمیت دارد. باید توجه نمود که هر گونه مدارا و نرمش تحت هر بهانه و پوشی فقط بمعنای نابودی اولین سنگرمقاومت بدست خود است و اردش در مناسباتی که فرضا کسی بخواد با دادن اطلاعاتی و لوجانی، خود را از مرگ نجات بدهد و به این وسیله با دشمن معامله نماید، به معنای افتادن در ورطه است که سرانجامش به خیا ننت خواهد رسید. یک کمونیست برای نجات جسان خویش بخاطر شرکت در مبارزه نیز طبیعتا مبارزه مینماید و برای آن به مخفی کاری و اتخاذ تاکتیک مقتضی نیز دست خواهد زد (به اشکال مختلف) عم زفرا رو یا فریب دشمن) بقیه در صفحه ۱۲



# چرا و در چه دوره‌های تاریخی میبایست دین از سیاست جدا گردد؟

پیش از این گفتیم (۱) که اعتقاد به خدا یا ن، شیاطین، معجزات و غیره مولود معجزات انسان ابتدائی در پیکارش با طبیعت و ناتوانی وی در تبیین جهان بود که به ناچار وی را بیاری خواستن از دین و مناسک مذهبی و امیادت و نیز گفتیم با پای نهادن انسان اولیه به جا معشای طبقاتی و تکامل از نظام اشتراکی اولیه به برده داری، دین بعنوان نهادی ارتجاعی قوام گرفت تا باور دولت طبقاتی متمکز بر علیه استثمار شوندگان باشد. ما گفتیم که طبقات ارتجاعی برده داری و فئودال با دو دشمنی دولت و مذهب که هر یک را به گونه‌ای خاص و توسط نهادی متفاوت بر سر خلق فرود می آوردند، تنظیم استثماری خویش را نگه میداشتند و این دو دشمن را همان آغاز با یکدیگر در آمیخته بود. این میخواستیم بگوئیم که اگر تلفیق دین و سیاست ضرورت تاریخی نظامی ما قبل سرمایه داری بود، با پیدایش سرمایه داری، الزاماً میبایستی مبارزه با مذهب بعنوان یک پیش شرط مهم برای استقرار نظام تولیدی سرمایه داری پیش برده شده و جدائی دین از سیاست به عنوان یک خواست دمکراتیک مطرح گردد و اساساً در سرمایه داری و نیز سوسیالیسم دین به امری خصوصی بدل گردد.

اما پیش از آنکه به وضعیت مذهب در سرمایه داری و سوسیالیسم بپردازیم بیایم نیز بگوئیم که حتی پیش از سرمایه داری نیز تفکرات العادی و ضد مذهبی وجود داشته است. اما تفاوت اساسی این تفکرات العادی، قبل و بعد از شکل گیری سرمایه داری در این است که تفکرات العادی و با حداقل نظرات مبتنی بر جدائی دین از سیاست بعد از پیدایش سرمایه داری بصورت خواستهای دمکراتیک در مبارزه طبقاتی بر علیه طبقات ارتجاعی متبلور میشود. در حالی که پیش از

(۱) - بنا به شرایط کنونی ما خواهیم گوئیم، در این سلسله مقالات، هر شماره را بنحوی تنظیم کنیم که گرچه یک محتوای معین را دنبال کند، اما هر شماره خود در رساندن مفهومی مشخص رسا بوده و در صورت عدم دسترسی بر شماره های قبل، مقاله هر شماره به تنهایی قابل استفاده باشد.

# مذهب و سیاست (۳)

این، بدلائل تاریخی، این تفکرات علیرغم پیشرو بودنش، نمی توانسته است چنین نقشی در مبارزات طبقات انقلابی داشته باشد. ولی بهر حال این تفکرات بر روی جنبش های انقلابی دهقانان و بردگان تا نبر میگذاشته و نیز این تفکرات نقش شایسته و مهمی در تکامل فلسفه، علوم، اخلاق و زیبایی شناسی ایفا کرده اند. جنبش طبقات استثمار شده و ستمدیده در این دوره های تاریخی چنانکه بعداً خواهیم گفت، علیرغم تا شیری که در برخی مواقع از جنبش های الحاد پی پذیرفته اند، اما عموماً در پیونش مذهبی بوده و گرچه با مذهب رسمی و نهادهای روحانیت این مذاهب در ستیز بوده اند، اما نتوانسته اند از زیر بار تفکرات مذهبی برهند. در واقع از آنجا که این طبقات ستمدیده نمیتوانسته اند، شیوه تولیدی خاصی را پایه ریزی کنند، نمیتوانسته اند یک ایدئولوژی منسجم طبقاتی را بصورت پرچم مبارزه طبقاتی خود در آورده و به ناچار از همان قالبهای ایدئولوژیک موجود برای بیان منافع طبقاتی خود استفاده میکردند. این قالب نیز اساساً چیزی جز مذهب نبوده است. اما این مسئله موجب آن نمیکردید تا دموکریتهای، هراکلیتهای، اپیکورها، دهریون و ... فلسفه مترقی ما تریالیسم و نفی خدا را در همان دورانها در جا معاشا و عودگسترش نبخشند و توده ها نیز در برخی مقاطع تاریخی، البته بی آنکه به درک علمی از قانونمندیهایی جامعه و طبیعت برسند، نفرت خویش را از خدا یا ن آسمانی و زمینی بخاطر رنجی که متحمل میشدند، بیان ندرند. اسطوره عظیم و باشکوه "پرومته" (که یادگار روحوشیده ازدل توده های ستمدیده یونان باستان است) در اینجا مثال بسیار مناسبی است. پرومته در زمانی که خدایان، آتش را از توده ها دریغ داشته اند و در زمانی که بخاطر این ستم خدایان آنها را از گرمای و روشنای آتش بی بهره بوده، در رنجی جا نگاه بر میبیرده اند، با دلآوری مخفیانه به جا بگاه خدایان را میافته، آتش را برده و به انسانها می سپارد. خدایان آسمانی که همچون خدایان زمین، سفاک و بیهرمند، پرومته قهرمان را بخاطر این خدمت بزرگ

اوبه توده ها کینری سخت میدهند و او را با زنجیر به صخره ای بزرگ میبندند و سینه ستم پرورمه پای در زنجیر گرسنه و تشنه و سرما و گرما زده را، هر روز غروب عقابی که از سوی خدایان می آید، میدرد و جگر او را میخورد و بی پرومته (که همچون انسانهای در عذاب جهنم تشریح شده از سوی اسلام، مسیحیت، یهود و ...) با اینهمه شکنجه نمی میرد. با زما حب جگری دیگر میشود که آنهم با زدر غروب هر روز خورده میشود. آنگاه پرومته این سمبل بزرگ شجاعت و مبارزه علیه ستم که از مان میلیونها انسان ستمکش را بیان میکند، توگوئی از جانب این میلیونها برده و انسان ستمدیده فریاد بر می آورد: "مین از کلیه خدایان نفرت داریم". در واقع علیرغم عدم تولد آن طبقاتی که با یستی علیه تلفیق مذهب و سیاست بر زمیند و با موهوم بودن خدا و خرافاتی بودن دین را تبلیغ کنند و ما تریالیسم مکانیکی اندیشمندان دانشمندان فرانسه و ما تریالیسم حسی و ماشا هده گرانه هگلی های جوان (این نمایندگان مترقی بورژوازی) و با لاکسره ما تریالیسم دیالکتیک (این جهان از سوی نمایندگان طبقات تیشان بعرضه دانش بشری بکشانند و نیز خیا میا شیا فت میشدند که جهنم و بهشت را نیز سوال بیرند و بیامیران و داعیان دین را که در جمع کمال شمع اصحاب شده "بودند را گمانی بداندند که "ره زین شب تاریک نبردند و بروز، گفتند فلسفای و در خواب شدند" با حافظان رند و زیرکی پدید می آمدند که تز و پروریهای روحانیت را افشا میکردند و در زیر عصا ما مان شریعت، فردی پر از نیرنگ و فریب را به توده ها نشان میدادند، و با لاکسره نظا پیر "ابوالحلا معری" فیلسوف اندیشمندی نیز یافت میشدند که فریب را د بر می آوردند: "آنکسی که دین دارد عقل ندارد و آنکسی که عقلی دارد دین ندارد". اما پیش از این تقاطعی و آغشته به الحاد در این دورانها، نه در آسیا و نه در اروپا، هرگز نمی توانستند استی پای بگیرد و منجم شود. اینها آفتاب کم رنگی بود که در یک لحظه در زمستان سرد و قسرون وسطی، گرمی میبخشید و چون زمستان فصل آفتاب نبود، بزودی پنهان میگردد. هنوز زود بود که علم طبیعت و جوامع پرده از روی او هام و خرافات بدرد. اما با پیدایش بورژوازی، شرایط تاریخی برای مبارزه علیه مذهب و کوشش برای جدائی دین از سیاست آغز شد. اما این تلاش، ریشه در کدام مناسع تاریخی این طبقه داشت؟

# جدائی دین از سیاست خواست دموکراتیک و انکارناپذیر انقلاب دموکراتیک

ایرانست!

# چرا بورژوازی خواهان جدائی دین از سیاست بود؟

در شماره پیش گفتیم که شیوه تولید فئودالی، لزوم یک سلسله مراتب هرمی شکل را که با بستی بیک سلطان، پادشاه، خلیفه، خاقان، هزارو... منتهی میشد، ایجاب میکرد. این شکل دولت، بیگانه شکل متناصب با شیوه تولید فئودالی است. (حکومت چه به شکل ملسوک - الطوائفی یا فئودالیسم غیر متمرکز و چه به شکل حکومت متمرکز یا فئودالی الزاماً به یک امیر یا پادشاه بزرگ یا کوچک منتهی میشد) این سلسله مراتب در "آلمان" نیز پیاده شده و خدا، الله و پروردگار بکتا بر فراز سلسله مراتبی از فرشتگان، پیا پیا میران و اما مان قرار میگرفت. وظیفه اساسی این خداوند دخالت تا مدد را مورد نیوی بود تمام کارهای دنیا زیر نظر او انجام گرفته و "مشیت الهی" بر تمام امور "سماوات و الارض" حاکم بود. این مشیت الهی از یک سو وظیفه تبیین جهان را داشت و میبایست در جاهای که نیروهای مولد بسیار کم رشد یافته و علم و شناخت علمی طبیعت جا معه و تفکر پدید نیامده است، پاسخی برای علل بروز همه پدیده ها با شد و از سوی دیگر میبایست وضعیت موجود را که به سود طبقه استعمارگر بود، مشیت الهی دانسته، توده ها را به اطاعت وادارد. چنانچه آیه از قرآن میتوان بدخوبی نشان دهد که چگونه موهومات و خرافات مذهبی در خدمت حفظ وضع موجود قرار میگرفت:

"والانقولن لشیء انی فاعل ذلک غذا الا ان یشاء الله" (هرگز مگواری را فردا انجام خواهد داد، مگر آنکه خدا بخواهد....). آیه دیگری میگوید:

"و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی" (هنگامیکه تیرمی انداختی، تیر انداز تو نبود بلکه تیر انداز خدا بود). در آیه دیگری به وضوح میبینیم مشیت الهی بر تفاسد طبقاتی قرار گرفته و قرآن ما ننسد همه کتب آسمانی "از امتیازات و جا معه مستثنی بر این امتیازات دفاع میکند:

"والانتمنوا ما فصل الله به بعضکم علی بعضی" (امتیازی را که خدا به برخی از شما داده و به برخی دیگر نداده آرزو نکنید) بدین ترتیب اگر حتی تیری را نیز که انسان می اندازد، اونست که پرتاب کرده، بلکه خدا است و اگر انسان نمیتواند کاری را انجام دهد، مگر آنکه خدا بخواهد و اگر این

خواست و مشیت الهی است که بر هر چه انجام گرفته و میگیرد حاکم است. پس مشیت الهی است که رژیم طبقاتی فئودالی را برپا داشته است و طبق آیات الهی این خداوند است که به برخی امتیاز فئودال بودن عطا کرده و به برخی رعیت و دهقان بودن. این فضل الهی است که سلطان را سلطان کرده و برده را برده و شمشیر مومنان هرگز نبایستی آن فضل و امتیازی را که خدا به دهقانان زحمتکش نداده و به فئودال مفتخوار غارتگر داده است، از خدا بستانند بخواهید. در غیر این صورت جهنم دردناک شما را شکنجه خواهد داد! برای جهان غیر منطقی فئودالی، منطقی جز "خدا" وجود ندارد. اوست که یکی را ثروتمند و دیگری را فقیر، یکی را امیر و دیگری را زحمتکش ستم دیده می آفریند نظام استثمارگر فئودالی نیازمند این چنین بینشی است. بدون این بینش که وظیفه توجیه ستم و استثمار فئودالی و "هرم" حکومتی آنرا بعهده دارد، هرگز نمیتوان حاکمیت هیرارشی (سلسله مراتب) فئودالی را توضیح داد.

اما بورژوازی انقلابی نطفه بسته در نظام فئودالی، به این بینش "مشیت گرانه" احتیاجی ندارد. شعار این بورژوازی "سه پاه، سه فر" است (بگذار بگذرد، بگذار بشود) او نیازی به مشیت الهی ندارد چرا که می بیند هر کارخانه یا کارگاهی که بیشتر تولید کند، از تولید متکا ملتری در اختیار بگیرد، کالا را فراوانتر و از انتر تولید کند، پولدارتر میشود و در جا معه رقابت آزاد میتواند وضعیت بهتری برای خود دست و پا کند. "مشیت الهی" بناچار برای دهقانی که جز با زوی خود به طبیعت (با ران و بسرف بموقع....) نیز وابسته بود میتوانست "توضیحی" بظا هر منطقی با شد و برای سلطه ستمگرانه فئودال، هیچ "توضیحی" جز همین "مشیت الهی" نمیتوانست توجیه گر شریعت فئودالیها و حاکمیت آنها بر جان و مال توده ها باشد، چرا که اولی الامر و سلطان و در واقع سلسله مراتب حکومتی فئودالی از سوی بزدان و الله برگزیده میشود و این نظام ما برانه تنها با برگزیدگی از سوی خدا مشروعیت می یافت. اما کارگری که تنها با زوانش را خالص آرزش می یافت و سرمایه داری که ثروت - اندوزی را بر مبنای تولید و با ز تولید هر چه گسترده تر در عرصه رقابت آزاد میدید، دیگر اعتقادی به مشیت الهی نمی یافت. اما مشیت الهی تنها زمینه ای بسرای کاهش نقش خدا و مذهب بود آنچه مبارزه بورژوازی را با تلفیق دین و سیاست الزامی میکرد، در واقع شفا و تاسی و مهم شیوه حکومتی بورژوازی و فئودالی بود.

شیوه تولید فئودالی که بر مبنای کار دهقانان بر روی زمین قرار داشت، سلسله مراتب حکومتی را پیش آورده بود، که یک سلطان صاحب همه زمینها بود و او این زمین را به چند تن از نزدیکانش می سپرد و آنها بنوبه خود این زمینها را در اختیار رتیلوداران، اقطاعداران و بهر حال فئودالیهای کوچکتر می سپردند و این قاعده با زهم تکرار میشد، تا اینکه به دهقانان زحمتکش ختم میگردد که دیگر تنها رعیت بودند و از دسترنج آنان این "هرم" مفتخوار غارتگر به زندگی انگل و آرزوی خود می پرداخت. این شیوه حکومتی، حکومت اولی الامر را پیش می آورد. حکومتی با پادشاهی که شمشیر خود را از الله گرفته بود. اما بورژوازی مرفقی خواهان چنین حکومتی نبود. او مدعی حکومت "مردم" بود. او میگفت "مشیت" حکومت متعلق به "مردم" است و البته میدانیم که منظور او از "مردم"، تنها طبقه بورژوازی بود. این شیوه حکومتی در تضاد کامل با فعال مایشائی حکومت فئودالی قرار میگرفت و سلطنت مطلقه فئودالی را نفی میکرد. اما این نفی نمیتوانست با نفی پشتیبان این سلطنت یعنی نقش مذهب در سیاست توأم نگردد. او خواهان پارلمان و اجرای انتخابات برای حکومت طبقه اش بود و در نتیجه آزادی فردی بورژوازی که موجب آزادی وی در گسترش مالکیت بورژوازی میگردد و با حقوق فئودالی و در نتیجه با گفتارهای مذهب در مورد امتیازات میان انسانها و حقوق متفاوت مردم و اولی الامر یعنی اطاعت کننده و دستوردهنده در تضاد می افتاد. تسلیم و رضای توده ها از سلطان با بستی در هم میریخت تا حکومت بورژوازی برقرار گردد و این خود در گرو آن بود که با تسلیم و رضای توده ها از خدا و مذهب این حامی سلطنت و سلسله مراتب فئودالی مقابله شود. طبقه بورژوازی برای درست گرفتن حاکمیت می با بست شیوه حکومتی فئودالی را در هم ریزد و شیوه حکومتی خود را مستقر سازد. اما نگاهان شیوه حکومتی فئودالی مذهب بود و بناچار با این همزاد دولت بایستی مقابله میشد. دولت و مذهب در دوران فئودالی آنچنان درهم تنیده شده بود که زبای در آوردن هر یک بدون مقابله با دیگری امکان پذیر نبود. مذهب همچون موهای سامون افسانه ای دین یهود، قدرت و توانائی دولت بود و دولت فئودالی بدون مذهب همچون سامون بدون موی سرنا - توان وشکست خورده میگشت. مذهب شوربزه کننده این شکل حکومتی بود و حمله به هر یک، تنها جمعه دیگری نیز تلقی میشد. فئودالیسم همچون آزد های دوسر بود. یک سردولست

و دیگری مذهب بدین ترتیب هر شهر که به هر یک از سرهای این اژدها پرتاب میشد، تمامی موجودات بدردمی آورد. انگلس در باره همین دوران قرون وسطی و خصوصیت مبارزه علیه فئودالیسم چنین نوشت:

«کشیشان تریبون فکری رادر انحصار خود نگاهاشتند و آموزش تا حدود بسیار زباید حاکمیت مذهبی بخود گرفتند، سیاست و مصالح حقوقی بدانند دیگر علوم زیر دست کشیشان بصورت شاخه‌هایی مذهبی درآمدند که با آنان به همان نحو برخورد میشد که برای فقها اعتبار داشت. جزئیات کلیسا در آن واحد اصول سیاسی شمرده میشدند و آیات انجیل در هر دادگاهی قدرت قانونی داشت. حتی زمانی که حقوقدانان بصورت دسته مشخصی بوجود آمدند، هنوز مدت مدیدی مسائل حقوقی در قیومت مذهب باقی ماند. این برتری شدید مذهب بر همه فعالیتها فکری، نتیجه لازم موفقیت کلیسا به عنوان تشکل عمومی و تحکیم تسلط موجود فئودالی بود. روشن است که همه حملات عمومی به فئودالیسم بصورت حملاتی به کلیسا و همه دگترین های سیاسی - اجتماعی و انقلابی به صورت الحاد مذهبی محسوب میشد.

برای آنکه مناسبات موجود اجتماعی را بتوان تغییر داد می بایست هاله مقدس مذهبی را از آن جدا ساخت. مخالفان انقلابی فئودالیسم طی تمام قرون وسطی وجود داشتند این امر به مقتضای زمان به شکل عرفان، الحاد آشکار و یا قیام مسلحانه بروز میکرد... الحاد شهرها - که در واقع الحاد رسمی قرون وسطی بشمار میروید، پیش از هر چیز علیه کشیشان، شروشان و مومنان است. سیاستشان موضع میگرد... شهرها و حتی جمهوریهها با آنکه تحت حمایت پادشاهان بودند، با حملات خود به دستگاه پاپ برای نخستین بار به شیوه همگانی اعلام داشتند که شکل عادی حکومت شهرتشیخان جمهوری است...» (انگلس - جنگ دهقانی در آلمان - تاکید از ما ست).

بدین ترتیب هر چه بورژوازی رشد میکند، بر مفاصله و تمارض این طبقه "نو" با طبقه کهنه و همه نهادهایش افزوده میشود. در همه عرصهها، علم، هنر، اخلاق، حقوق، سیاست، فلسفه و... میان نمایندگان مترقی بورژوازی و مذهب، جدالی سخت صورت میگیرد. در این جدال میان کهنه و نو، "جنوردا ثوبرونو" بخاطر دفاع از علم، کشته میشود. هنرمندان بسیار مورد اذیت قرار میگیرند و بتدریج زمینه برای بیان فلسفه بورژوازی انقلابی، یعنی ما تریالیسم مکانیکی آماده میشود. اما نبرد در عرصه سیاست از دیگر عرصهها سخت تر است. بورژوازی با رشد خود در زمینه اقتصاد و حرکت به سوی تبدیل شدن به شیوه تولید

مسلط، مارش طولانی خود را برای کسب قدرت سیاسی آغاز میکنند و برای زمینه سازی این حرکت بسه معارف با مذهب میپردازد. چرا که را در رسیدن به قدرت سیاسی بورژوازی و واژگونی کامل حکومت فئودالی، با چاربا مسئله جدا کردن دین از سیاست همراه بوده است.

## مبارزه بورژوازی اروپا علیه کلیسا

این مبارزه در دوره های مختلف رشد بورژوازی، آشکارسال مختلف بخود گرفته است. لوتر که با اندیشه فرم و پویشاندن ماهیت بورژوازی به مذهب، قیام میکند، در همان آغاز در اندیشه جدا کردن دین از سیاست است. او به کلیسای روم و پاپ که سمبل همزیستی دین و سیاست و نماینده مذهب فئودالی است شیدا حمله میکند و حتی میگوید:

"همچنانکه ما دزدان را با شمشیر، قاتلان را با چوبه دار و مشرکین را با آتش کیفر میدهیم، چرا ما با این آموزگاران فساد و تباهی که بعنوان پاپ، اسقف و کشیش پندارهای خرافی دستگاه مرامی پراکنند، با انواع سلاحها هجوم نیاوریم، بدستهایمان را در خون آنان نشوئیم" (همانجا)

هر چند بعداً تندوتیزی این بورژوازی اصلاح طلب با رسیدن آتش جنگهای دهقانی فروکش میکنند و با بر علیه جنبش از این سخنان پاپی منهد، اما کشتن کشیشان و سوزاندن کلیساها، جزئی مهم از مبارزات ضد فئودالی را تشکیل می داده است و هر چه این جنبش را دیگالتر بروده و اقشار و طبقات انقلابی تری در این جنبش شرکت داشتند، ایستاد این مبارزات وسیعتر بود، البته با تمام تسلط بورژوازی بسوی سازش که از همان آغاز تولدش میشد آنرا مشاهده کرد، دوتوع برخورد را نسبت به مذهب فئودالیسم از سوی بورژوازی و تودهها تا دهه ستیم، یکی تمام تسلط بورژوازی به سازش با نهادهای فئودالی از ترس تودهها و دیگری نابود کردن کامل این نهادها که خواست تهیدستان شهری، پرولتاریای در حال تولد و دهقانان بود و هر چه از عمر بورژوازی میگذشت و بخصوص پرولتاریا بیشتر و بیشتر پدید می آمد، تمایل به سازش و سپس استغاده از همان بقایای نهادهای قرون وسطی برای مبارزه علیه پرولتاریا بیشتر و بیشتر میشد اما بهر حال بورژوازی در اروپا دستاوردهای بسیار بزرگی در نبرد با فئودالیسم و دونهادهای سیاسی اش

یعنی سلطنت و کلیسا داشت. پس از لوتر، شاگردانش در کشورهای مختلف با علم کردن پروتستانسیم کوشیدند مذهب را بترنگ بورژوازی درآورند. کالونیسیتها (پیروان کالون، شاگرد لوتر) در انگلستان صدسال بعد برای اولین بار انقلاب بورژوازی را به انجام رسانده، چارلز اول پادشاه انگلیس را کشته و کلیسای انگلیس را از روم جدا ساختند، ضرباتی بر سلطنت الهی و سلطه کلیسا وارد ساختند. اما مبارزه در انقلاب کبیر فرانسها بسیار قاطع تر بود. تبخهای گبوئین انقلاب سمر استغفا و کشتیها را نیز هما نندسیر شاهزادگان و لوتی شاهزاده همواری. آنتوانت از سر جدا میکرد. زمینهای موقوفات کلیسا را معادریه مینمود و مالیاتهای کلیسا را الفو کگرد و جدائی دین از سیاست را قاطعاً اعلام نمود. حتی نماینده خبا ننگار بورژوازی یعنی ناپلئون که انقلاب را خفه کرد، تحت تاثیر این انقلاب کبیر نمیتوانست از تحقیر نسبت به کلیسا و پاپ خودداری کند و جنگهای بورژوازی فرانسه بر علیه اروپای فئودال، ضربات سنگینی بر کلیسای ارد کرد و مقدمات به بند کشیدن کلیسای نیرو مند فئودالی را که در سراسر اروپا اقائش میکرد، را فراهم ساخت. انقلابات بورژوازی در اروپا شدیداً کلیسا را تضعیف کرده، او را دروا تیکسان به نفس انداخت تا نه دیگر تاج بخش و شمشیر بزندان و جان نشین خدا در روی زمین، بلکه مترسکی برای فریب عقب مانده ترین اقشار تودهها باشد. انقلابات بورژوازی با سلب مالکیت از موقوفات عظیم کلیسا و لغو مالیاتها و جدا کردن دین از سیاست، همیک دوران سیاه تاریخی که مذهب تعمید دهنده سیاست فئودالیها بود با ندادند و اگر هراس از پرولتاریا را نبود، این لاشه گندیده اکنون کاملاً دفن شده بود و دیگر منشا طبقه کارگر را آزار نمیداد. هر جا که انقلاب بورژوازی قاطعتر بود، ضربه بر مذهب نیز شدیدتر بود. مثلاً به فرانسه بیا ایتالیا، اسپانیا و یونان، که این کشورهای اخیر دارای انقلاباتی ناقص بودند، میتوانست نقش قاطعیت بورژوازی را در نابودی مذهب، هر چه بیشتر نشان دهد. بورژوازی نه تنها در عرصه سیاست و انقلابات بورژوازی دموکراتیک کهن، بلکه در عرصه علم، زیبایی شناسی و بخصوص فلسفه، ضربات شدیدی در اروپا بر مذهب وارد آورد. آموزگاران پرولتاریا هر چند از ماتریالیسم مکانیکی آنها نشاندند اما ارزش فوق العاده ای برای این مبارزات بورژوازی مترقی آن زمان قائل بودند. لنین به توصیه انگلس به سوسیالیستهای آلمان در مورد ترجمه آثار اندیشمندان

### عملیات قهرمانانه پیشمرگان سازمان پیکار در جاده کمیاران

انقلابی عقب نشینی کرده و سال‌ها به پایگاه‌های خود با زکشتند. در تمام طول درگیری پایگاه نزدیک محل گردنه مروارید "به وحشیانه ترین شکلی روستاهای اطراف و مواضع پیشمرگان را با سلاحهای سبک و سنگین مورد هدف قرار داده بود و خمپاره باران روستاها تا ساعت ۱۲ شب همچنان ادامه داشت. در این عملیات دشمن بیش از ۳۰ نفر کشته و زخمی داده و ۱۴ نفر از آنها به اسارت پیشمرگان درآمدند. (ا. پسن عملیات بزرگ پیشمرگان آنچنان لرزه بر اندام مزدوران انداخت که ۳ روز تمام از زمین و هوا به معاصره منطقه وستین کشی به روستاهای اطراف محل درگیری پرداخته و به کمین گذاری در فسمنه‌های وسیعی از جاده‌ها میباران - سنجند اقدام نمود. تا به خیال خود ضربه‌ای به پیشمرگان زده و گروهک آنها را آزاد نماید، ولی نتوان از این کار به اذیت و آزار و خشکجه روستا شکران منطقه پرداخت). این عملیات قهرمانانه و نادر است عمیقی در روحیه مردم شهرها و روستاهای منطقه به جای گذاشت و مورد استقبال آنان قرار گرفت

هر چه بر توان تریا د جنبش  
مقاومت خلق کرد  
سرنگون بهادر رژیم  
ارتجاعی جمهوری اسلامی!  
برقرار با دجه پوری  
دمکراتیک خلق!  
سازمان پیکار در راه آزادی طبقه  
کارگر - تشکیلات سنجند

ایجاد سه سنمرک و پیکار رگر شهید رفقا. ح. ل. نقده، رحمت حبیب - پنا - علی رضا سعادت (دکتر محسن) - سه جنین حید احمدسان (بهرروز) و محمدونیدی که احزاب به دست رژیم جناسنکا جمهوری اسلامی در تهران - عدام کردند.

در تاریخ ۶/۶/۶۰ سه دسته از پیشمرگان سازمان پیکار (دسته شهید ارسلان، دسته شهید درگاز رودسته شهید اسد) در جاده کمیاران - سنجند (راس ساعت ۴ بعد از ظهر در نزدیکی روستای تواد "به کمین مزدوران نشینند. ابتدا چند نفر از پیشمرگان که لباس پاسداری بدتن داشتند به کنترل و بازرسی ماشینها پرداختند که در مدت یک ساعت توانستند ۱۷ نفر از مزدوران رژیم، شامل جاش و تعدادی درجه دار، سرباز و افسر را به اسارت خود درآوردند. در همین اثنای یک ماشین سویتا، حامل ۱۰ نفر جاش و پاسدار به کمین پیشمرگان افتاد که در همان لحظات اول کلیه سرنشینان آن کشته و زخمی شدند و ماشین بدره سقوط کرد. چند دقیقه بعد سونی شامل چندین خود رو حامل جاش و پاسدار و افسری از طرف کمیاران به محل درگیری رسید و به کمین پیشمرگان افتاد دشمن غافلگیر شده زیر آتش شدید سلاحهای سبک و سنگین پیشمرگان قرار گرفت و تعداد بیش از ۲۰ کشته و زخمی بجای گذاشت. عملیات تا ساعت ۶/۵ بعد از ظهر ادامه یافت که پس از آن پیشمرگان با تنظیم

بقیه از صفحه ۲ بازرگان... در واقع جزئیات تبلیغات وسیعی را با استفاده از ارگانهای وسیع و متعدد تبلیغی خویش در جهت احراج لیبرالها از مجلس آغاز کردند. در چنین شرایطی برای بازرگان و آرزو دستهای دورا بافی بود. با سکوت کنند و رقبا با ذلت و فلاکت و زبونی آنها را از مجلس بیرون کنند که در نتیجه با شرایط کنونی جامعه، رسوا تر از پیش میشدند و حال که رقیب سنگدل "کار رابیه اینجا کشتا نده بود. آه و ناله و گله و شکایتی کنند، بلکه با سرخاستن موج عیش توده‌ها و با در صورت به - قدرت رسیدن بنی صدر - رجوی، با زهم به میدان بیایند و دم از ثبات رزات طولانیان با استبداد بزنند و با زهم به قدرت بخزنند و بازرگان راه دوم را برگزید. البته در شرایط دیگری، نه در شرایطی که دورنمایی برای جنبش توده‌ها و با کودتای لیبرالی تصور نمیشد. محتمل ترین شی این بود که لیبرالها سکوت را برگزینند. شاید در آنکه علی رغم جفاکاریهای شاه خاش با لیبرالها، آنها در طوسی مدت طولانی که جنبش در حال رکود بود، سکوت کرده بودند. تنها با سرخاستن طلبه انقلاب بود که لیبرالها برای جلوگیری از رسیدن انقلاب و خیزدن به قدرت برای اداره رژیم سرمایه داری وابسته ایران به گله و شکایت و نامه پراکنی دست زدند. اکنون نیز بازرگان هر چند مورد جفای رقیب سنگدل خود قرار گرفته، اما اگر دورنمای انقلاب و بنا بودی هیئت حاکمه کنونی را نمی دید، هرگز به شکوه های لیبرالی پنجشنبه ۱۶ مهر غسود نمی پرداخت. آری بازرگان که آنهمه جنایت را مشترکاً با خمینی و شرکا انجام داده و خود از ۳۰ خرداد به این طرف کوچکترین اعتراضی به تریباران هزاران انقلابی و کمونیست نکرده بود، با رو بگردن شدن با تبلیغاتی که نهایتاً اخراج او و همپایگی‌ها پیش از مجلس را موجب میشد با توجه به وضعیت کنونی هیئت حاکمه، که دورنمای روشنی برای تشبیت و استقرار ندارد، بازرگان با زهم به نایب لیبرالی پناه میبرد و حکومت را نصیحت میکند که اعدا مها و ترورها بسود و طسرف (حکومت و بنی صدر - رجوی) نیست و با این اعدا مها مردم از انقلاب "اسلامی" و "دین و مذهب" روی برمی گردانند. او با این کار میخواهد در این دقایق که شاید آخرین دقایق حضورش در مجلس باشد، آنچنان توشه‌ای فراهم کند که به اعتبار آن با زهم مردم را بفرید اما توده‌ها شیکه جنایت بازرگان و دیگر لیبرالها را دیده اند، با زهم حاضرند انقلاب کنند و اینها را به قدرت برسانند؟ طلبی است که توده‌های قهرمان مین مانعی است

است، چرا که موجب انقلاب میگردد" او خواهان استبداد پوشیده و در پیده بورژوازی لیبرال است، که تازه آنهم در سرمایه داری وابسته ایران اتوپیا شیبی نیست و وقتی خود بازرگان با بنی صدر در حاکمیت بودند اینجا و آنجا بناچار به همان استبداد عربان پناه میبردند (مانند کردستان) بهر حال بنی صدر حزب جمهوری، بازرگان، خمینی، بختیارو... همه و همه نمایندگان متفاوت و پرنقش و نگار بورژوازی ایرانند. همه سروته یک کوبا سندی کریا بورژوازی وابسته، منتها هر یک برای حکومت با راه حل ویژه خود برای سرکوب انقلاب و تشبیت سرمایه داری وابسته به میدان آمده اند. فریبکاریهای بازرگان و لیبرال نما شیهای بنی صدر و میثاق بنی صدر - رجوی و... همه اینها برای این است که انقلاب توده‌ها تحقق نیابد. رژیم سرمایه داری وابسته تشبیت شود و لیبرالها با قدرت بخزنند. آری بازرگان، بنی صدر، خمینی، حزب جمهوری همه و همه دشمنان توده‌ها هستند دیگر نباید پسندیدام این دشمنان افتاد.

بدنبال این جریانات ارتجاعی روان شوند. آنها با بد حرکت در - آیند و حرکت نیز در خواهند آمد. اما نه برای قدرت رساندن بنی - صدر و بازرگان بلکه برای برقراری جمهوری آزاد و انقلابی زحمتکش از سوی دیگر متن گفته‌های لیبرالی بازرگان نیز او را رسوا تر میکند. او در انتقاد آتش به رقیب، هرگز حاضر نشد و حاضر نمیشود چهره چوب رژیم ارتجاعی جمهوری اسلام را مورد سؤال قرار دهد. او با این انتقادات میکوشد، آن سیاستهایی که نهایتاً سرنگونی رژیم را تسریع میکند، حذف شده و سیاستهای "مردم فریب تر و آبرومندان تری" برای گول زدن توده‌ها اتخاذ شود. او خواهان همین رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است. منتها رژیمی که این چنین آشکارا و قبیح اعدا میکند. رژیمی که این چنین روشن و جلوی چشم توده‌ها، دست به سرکوب زنند. بازرگان خواهان راه حل دیگری برای سرکوب انقلاب است. او میترسد سیاستهای کنونی حکومت، توده‌ها را از "اسلام" و "انقلاب اسلامی"، یعنی خلاصه کلام حاکمیت سرمایه داران برهانند. او همانند دیگر لیبرالها بقول لنین "مخالف استبداد عربان

# پیام سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر به خانواده‌های قهرمان شهیدای کمونیست و انقلابی

## خانواده‌های شهیدای انقلابی و کمونیست!

دروودهای آتشین ما را از درون سنگرهای خونین نبرد طبقه‌ای به‌پذیرید. همان سنگری که فرزندان برادران، خواهران و همسران بسیاری دیگر خویشتان شما دل‌ورانه در آن به پیکار برخاستند و قهرمانان نه توسط دشمنان خلقهای ایران به خاک و خون در غلطیدند. همان سنگر خونینی که در تمام فلات خونین ایران در تمام کارخانه‌ها، مزرعه‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، ادارات و... گسترده است. به فرساز این سنگر خونین پرچمی سرخ و پر از ستاره، ستاره‌های سرخ شهیدان برافراشته است که با خون فرزندان و خویشتان شما این شعارها بر سر آن نقش بسته است: مرگ برای امپریالیسم مرگ برای رتاج، مرگ برای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری انقلابی و آزادکارگران، دهقانان و زحمتکشان! این سنگر، سنگر بسیاری از شما، یعنی تمامی آنهایی که به راه انقلابی توده‌های ستمدیده، مستغند و به فرزندان و نزدیکان و خویشتان شهید خویشتان افتخار میکنند نیز هست. این سنگر، سنگر روزمر سرخ کارگران، زحمتکشان و همه توده‌های انقلابی، علیه رژیم خون و جنایت، رژیم ترور و تیرباران، رژیم تازیانه و دار، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است.

بسیاری از شما، پیش از آنکه قامت استوار فرزندان، برادران، خواهران و یا همسران شما با گلوله‌های دژخیمان سرمایه‌داری وابسته ایران، بر خاک افتد، به این راه سرخ، به راه پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع، وابسته بودید و خود در این مبارزات انقلابی شرکت میکردید. اما اینک برای بسیاری دیگر از خانواده‌ها شیکه به راه فرزندان تازان تردید داشتند و به نبرد علیه رژیم جمهوری اسلامی اعتقادی نداشتند، اما هیئت این رژیم ارتجاعی پیش از پیش آشکار شده و حقانیت این راه سرخ و انقلابی پیش از پیش روشن گردیده است. خونهای سرخ شهیدان، خورشیدهای روشن برهان اند، چه کسی بهتراز شما میتواند گواهی قلب پر-طنین و سرشار از ایمان فرزندان، برادران، خواهران، همسران و... شما به آزادی و استقلال ورهائستی

زحمتکشان باشد، شما خودتان هستید بودید که چگونه این گل‌های سرخ انقلاب ایران، نمونه‌های برجسته باکی، مهربانی، فداکاری و عشق به توده‌ها بودند.

شما خود بخوبی شاهد بودید که قلب آن دل‌وران شهید، همان ننسید قلب همه انقلابیون و کمونیستها تنها و تنها بخاطر توده‌ها می‌طپید و مبارزه‌شان برای آن بود که دیگر امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته خون توده‌های محروم ما را نمکند و زندان و شکنجه و تیرباران یا سخ فریاد حق طلبی کارگران، دهقانان و زحمتکشان نباشد. آری اینک این قهرمانان از خلق ربوده شده، اندوختنی برامیدیه آینده سرخ فردا و نبخندی پرشکوه از ایمان به توده‌ها، برای همیشه آرمیده‌اند آنان دیگر در میان ما نیستند تا با لیبخند پر مهرشان قلبهای ما را به طپش آوزند و با فشردن دستهای ایمان در شادی و غم همه توده‌ها سهیم باشند. آنها را رژیم ارتجاعی کشته است. آنها را کشتند چرا که سرمایه‌داری میخواهد بدون هیچ نیروی آگاهی بخش کارگران و زحمتکشان ما را استیلا کند. آنها را کشتند چرا که هیچ رژیم ارتجاعی نمیتواند انقلابیون، کمونیستها، خورشیدهای روشن آگاهی‌بخش را و همزمان زحمتکشان را برای پیکار در جهت برپا داشتن جامعه‌ای آزاد و انقلابی تحمل کند. آری آنها برای آنکه حکومت جلادان کمیتوانند بر روی خون و استیلا زحمتکشان بنا شود کشته شده‌اند. آنها را کشتند چرا که به زحمتکشان عشق می‌ورزیدند و نمیخواستند با زهم دختر کوچک آن دهقان از یک تب دوسا عتسه بمیرد و فرزندان کارگران زحمت سالیگی بجای رفتن به مدرسه، در کارگاههای سرمایه‌داران جان بکنند و پژمرده شود. آنها را کشتند چرا که آنها نمیخواستند رژیم ارتجاعی برقرار باشد. که زندانها پر از هزاران انقلابی را در بند کند و فریاد شکنجه‌دیدگان در دیکشیده در آنجا طنین افکن باشد. رژیمی که برای کشتار انقلابیون میبایست از آمریکا و روسیه و اسرائیل اسلحه بخرد آنها شوراها و انقلابی را برای توده‌ها، کارخانه‌ها را برای کارگران و مزارع را برای دهقانان میخواستند و برای همین است که

نکنجه‌شان کردند. شلاقشان زدند، بدنهای پاکشان را سوزاندند، تاج و زکرتند و سپس در سحرگاهانی که رنگ سرخ شفق بیام آورفردای سرخ بود، با تیردژخیمان از پهای درآمدند. درود بر آنان، درود و هزاران بار درود بر آنان و مرگ و هزاران بار مرگ بر جلادان آنها. اما مرگ آنان مرگی ساده نیست. انسانهای بسیاری می‌آیند و میروند مرگ هم چون تولد، برای همه انسانها پیش می‌آید. اما این مرگ، مرگی متفاوت با همه مرگهاست. این مرگ زندگی است. جلادان سرمایه‌داری و وابسته‌تشان را نابود کردند اما آرمانشان زنده است. راهشان جاوید است و ارزش آنان بزرگی و دل‌آوری آنها نیز در تعلق به همین آرمان و راه بود. آنها بزرگ، دل‌آور، پاک و مقدس بودند، زیرا که راه و آرمانی بزرگ و انقلابی داشتند. این راه، راه خونینی بود که از هزاران سال پیش تداوم داشت. این راه، راه پیکار همه طبقات ستمکش بر علیه طبقات ارتجاعی بود. راهی که سرانجام میبایستی با نابودی کلیه طبقات به مقدمبرسد. آنان اینک جزئی از همان راه و آرمان هستند. همان راه و آرمان جاوید، و بهمین خاطر آنان جاویدان شدند. آری مرگی ایمن چنین، یعنی زنده و جاویدان شدن یعنی طنین نامهایشان در هر انقلاب توده‌ای منعکس شدن، یعنی با هر مشت گره کرده خلقهای دربند آشکار شدن. از این پس نام آنها با انقلاب عظیم گشته است. در هر مبارزه انقلابی، در هر تظاهرات، اعتصاب و قیام و جنگ مسلحانه توده‌ای، گوشه آنها پدیدار گشته و شان دان و مستحکم به روی زحمتکشان بیباک ساخته لیخند میزنند. ارتجاع جسم آنها را نابود کرده اما راه آنها پرتوانتر و آرمانشان درخشانتر گردید. افتخار بر آنان که چنین راه و آرمان پرشکوه و عظیمی داشتند. افتخار بر راهشان، افتخار بر آرمانشان، افتخار بر همه رهروان حال و آینده این راه.

## خانواده‌های انقلابی و کمونیست!

شهیدان قهرمان ما و شما به طبقات انقلابی که در راهشان می-

در اهتزاز باد پرچم مقاومت توده‌ها علیه رژیم جمهوری اسلامی!

وزمیدند تعلق دارند. آنها به راه سرخ و آرمان پیرویشان متعلقند. تنها کسی با کسانی میتواند این شهیدان را متعلق به خود بدانند که به راه و آرمان انقلابی آنان معتقد باشند و در آن راه بکوشند این دلوران به خانواده های ارتجاعی تعلق ندارند. شاکه این شهیدان را شهیدان خود میدانید مسلما راهی را که این قهرمانان در آن شهید شدند را نیز با بستی راه خود بخوانید. کما اینکه بسیاری از شما جنبش کرده اید. سخنان بسیاری از خانواده های کمونیست و انقلابی پس از شهادت فرزندان شان مبنی بر همین ادا راه شهیدان است. اگر این شهیدان، شهیدان طبقه شما هستند. شما که راه انقلابی این شهیدان را راه خود میدانید بی تردید راه آنان را نیز ادا می خواهید. دست خود را به ما و دیگرما زمانهای انقلابی گره کنید تا متحداً بر علیه جلادان آن شهیدان یعنی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مبارزه کنیم. به توده ها بگوئید شهیدان شما و ما شهیدان انقلاب خونین ایران، چرا گذشته شدند، چه آرمانی داشتند و چگونه میخواستند. به توده ها بگوئید چه کسانی فرزندان شما را کشتند، بگذارید خانواده شما خود سندی بر جنایات رژیم شما بگذارید توده ها در کارخانه، مزرعه، اداره، کوچه، خیابان و هر کجا که هستید، با دیدن شما، فرزندان، خواهان، برادران، همسران و... انقلابی شما را با خاطر آوردن شما نما بیند و جلوه گر آرمان آن شهیدان باشید. بگذارد خانواده هر شهید به پرچم سرخ انقلاب بدل گردد که با دیدن آنها توده ها در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع را سخت شوند.

در چنین صورتی است که خانواده هر شهید میتواند با افتخار بگوید که شهیدان قهرمان خلق به آن شان نیز تعلق دارند. پس: خانواده های انقلابی و کمونیست همسران، همزمان:

دست به دست زحمتکشان بس پیش، در راه نابودی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، در راه نابودی سرمایه داری وابسته، در راه تحقق انقلاب خونین دمکراتیک ایران. همزمان! بدورما زمانهای انقلابی و کمونیست، ما زمانهای رزمنده آن شهیدان دلور خلقی بزنید. ارتباط انقلابی خود را با آنان مستحکم برسانید. به تبلیغ آرمانهای شهیدان یعنی آرمانهای این سازمانهای کمونیست و انقلابی بپردازید و نما بیند و مظهر بحق آن شهیدان بخون طیبیده باشید.

رژیم ارتجاعی سرمایه داری وابسته، یعنی جمهوری اسلامی،

بقیه ارفحده ۸ نمایشهای... اما با بد توجه نمود که اتخاذ تاکتیک در برابر دشمن و برای حفظ جان خویش نباید کوچکترین زمینگی بهره برداری برای دشمن فراهم نماید. این به آن معناست که اتخاذ تاکتیک هرگز نمیتواند به واسطه مسائل اتخاذ شود که اساساً در خدمت دشمن قرار گرفته و زمینگی بهره برداری تبلیغاتی و سیاسی و... آنرا فراهم نماید، که در این صورت دیگر تاکتیک نبوده و در حقیقت توجیه ضعف و یا خیانت خواهد بود. (همانند دادن اطلاعات حاشیه ای که بنوعی به ما زمان انقلابی و جنبش مریه بزند، "توبه" در ملا عام و یا مباحثه تلویزیونی با اصطلاح این توجیهات که برای ادا مبارزه خود را از جنگ دشمن خلاص نماید) صرف نظر از اینکه برای دشمن بویژه در شرایط کنونی حالت بیگانه بینی وجود ندارد و دشمن جز با اثبات خیانت حاضر به کوچکترین گذشتی نیست، هیچ "تاکتیک" نمیتواند با کمک تبلیغاتی بدشمن و لطمه زدن به جنبش کمونیستی و انقلابی توجیه پذیر باشد. در صورت اتخاذ چنین "تاکتیک" از سوی یک مبارز، معنای آن جز نشان دادن ضعف و یا خیانت تحت عناوین خود، فریب و یا مردم فریب نسبی است. مقاومت و یا بیاداری، بر خورد پرخاش، جوانه ها و بیاداری، در مقابل مزدوران رژیم، در رعایت اصول محضی کاری، که نشانه هدهده روح بر خورد یک کمونیست و انقلابی با دشمن است موسمی است که منظور متقا بسل خاص حفظ روح و رزمندگی، حفظ

فکر میکند با کشتن آن دلوران قهرمان میتواند از طرفان انقلابی خلق، خود را نجات بخشد. اما این تیرس با آنها و شکنجه ها، تنها بر آتش روزان مبارزات انقلابی نوده ها شفت می باشد. هیچ خلقی را با کشتن و تیرباران فرزندان نش نمیتوان از انقلاب بازداشت. خلقهای قهرمان ایران با زهم از این دلوران و قهرمانان خواهند پرورد. دامان گرم و انقلابی شما، خانواده های شهیدان، پرورنگاه انقلابیون است. دیر نیست زمانی که آتش توفنده ختم زحمتکشان بار دیگر ملتهب شود و خلق انقلابی در حیا با آنها سرریز کند و ارتجاع خاک را با قهر انقلابی به گورستان تاریخ سپرد. بیشک در آن زمان خلقهای ما جشن شهیدان را برپا خواهند داشت، با هکسهای شهیدان و کله های سرخ در دست به ادا راهشان سوگند یاد خواهند کرد و شهر و روستاها را زعفران طره شهیدان خواهند شد.

همزمان! روحیه انقلابی شما

اسرار زمانهای و همتراها مبارزه با دشمن در زندان میشود. برای یک کمونیست زندان، عرصه دیگری از مبارزه، و ادا مش جلوه های شکوهی از آن است. اعدام یک کمونیست به این معناست که در مبارزه با دشمن تن به تسلیم نداده و حاضر نشده است به انقلاب پشت نماید. یک کمونیست به زندگی بخاطر مبارزه عشق میورزد و همانند یک ایده آلیست مذهبی عاشق مرگ و شهادت نیست، اما آنگاه که دیگر زندگی جز بختی زنده ماندن و پشت کردن به انقلاب و کارگران و زحمتکشان نمیتواند معنا یابد، مرگ را بهمان به جلوه با شکوهی از مبارزه اش با سرما به داری، با لبخندی امیدبخش، نسبت به پیروزی کارگران و زحمتکشان با آغوش بازمی پذیرد. مقاومت مبارزه قهرمانان نده ها و همسزاران کمونیست و انقلابی در شکنجه گاههای دور رژیم شاه و جمهوری اسلامی و پذیرش مرگ ایستاده در برابر دشمنان کارگران و زحمتکشان نظیر وارطان هارو، روزبه ها، سیامک ها، احمدزاده ها، رضا شیدا، کتیرا شیدا، بدیع زادگان، هاشمها، علوی شوشتری ها، فاضلها، ساعی ها، دولتتاشی ها و... و صدها هزاران کمونیست و انقلابی پر شور دیگر، جلوه های با شکوهی از حماسه های دلیرانهای است که این مبارزان دلیق کارگساران و زحمتکشان در طول تاریخ معاصر ایران، در اسارت رژیم و در زندان های تنگ و تاریک سرمایه آفریده اند. مبارزه شان بیرو و آرمان نشان جا و پید

به همه انقلابیون و کمونیستها استحکام میبخشد و پاری بیدریخ شما کمونیستها و انقلابیون را را سخت میکند بگوئیم تا با شرکت هر چه بیشتر در مبارزات انقلابی نوده ها یمان، جای خالی شهیدان را پر کنیم. همه میدانیم که خواست آن دلوران نیز، بیکار رقا طعتروستن حکم - تیر بر علیه امپریالیسم و ارتجاع است. پس پرچم خاک افتاده شهیدان را در دست بگیریم و برای تحقق آرمانشان به پیش بنایم. بیشک پیروزی از آن خلقهای انقلابی و شکست از آن رژیمهای ارتجاعی است.

درود بر همه شهیدان انقلابی خلق و خانواده های مبارز آنان مرگ بر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی. مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی برقرار است جمهوری دمکراتیک خلقی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۶۰/۷/۱۲

## درود بر تمامی شهدای بخون خفته خلق

بقیه از صفحه ۱۶ رفیق ...  
در آوردن و رهبری کردن توده های  
کا رگر به سمت اهداف تاریخی اش و  
ضرورت تلفیق آگای سوسیال -  
دمکراتیک با جنبش خودمختار  
طبقه کارگر را غا طرنشان نموده و  
فا طمانه از کا رکا هگرا نه سیاسی  
در میان طبقه کارگر برای تا مین  
هز مونی طبقه کارگر و انقلاب دمکراتیک  
دفاع نمود. رفیق عباس به همراه  
این جریان که بخاطر غا طرنش  
سیاسی اش در زمینه رد مشی چریکی  
وزیر سوال قرار دادن شعار "نبرد با  
دیکتاتور توری شاه" از طرف مرکزیت  
سازمان چ.ف.خ. از سازمان جدا  
نگه داشته شده بود. هنگامیکه با  
عدم امکان مبارزه ایدئولوژیک  
در درون سازمان چریکی فداشی  
خلق مواجه شد، علامان شعبان نموده  
و برای ادا مفعالیات انقلابی  
خواستار تماس با بخش منشعب از  
سازمان مجاهدین خلق شد.  
مرکزیت سازمان چریکی بدون  
آنکه ارتباط این جریان را به بخش  
منشعب سازمان مجاهدین خلق وصل  
کند، با خلق سلاح و گرفتن امکانات  
آنها، ارتباطش را با این جریان  
قطع نمود. رفیق عباس که جزء آنها  
جریان بود که از بدنه اصلی  
سازمان چریکی فداشی خلق به  
بخش پیگیر جنبش کمونیستی پیوسته  
بود، بطور غریزی مرز بندی قطعی  
با رویزیونیستهای خائن خروشچی  
داشت. او به همراه این جریان پس از  
انشعاب از سازمان در تابستان ۵۷  
با نوشتن مقاله ای به نقد تئوری  
رویزیونیستی "نبرد با دیکتاتور  
شاه" پرداخته و در ادامه آن توانست  
با "تزگذا رسیالیت آمیز" -  
سوسیالیسم" و "راه رشد غیر سرما به -  
داری" مرز بندی آگاهانه نموده و  
مرز بندی غریزی خود را تا سطح  
مرز بندی عملی با رویزیونیسم  
خروشچی ارتقا دهد. رفیق به همراه  
این جریان علیرغم اینکه معتقد  
بود که رویزیونیسم بر حزب و دولت  
شوروی غلبه کرده است، هنوز به  
امپریالیستی بودن نظام کامپرسر  
شوروی شناخت پیدا نکرده بود و  
موضع گرفتن بر سر آن را به مطالعه  
بیشتر در این زمینه موقوف میکرد.  
ولی با این وجود آنرا نامی برای  
پیوستن به بخش منشعب از سازمان  
مجا هدین خلق نمی یافت. بهمین  
جهت، این جریان در مرداد ارتباط  
گیری با سازمان اخیر برآمد.  
رفیق عباس بعد از مطالعه  
جدی و پیگیر در زمینه نظام کامپرسر  
شوروی به سمت ترمزما رکسیستی -  
لنینیستی سوسیال امپریالیسم  
شناخت پیدا کرده و از آن پس با  
استواری بلشویکی در مقابل هر -  
گونه تزلزلی که میخواست با  
سپرانداختن در مقابل رویزیونیسم

خروشچی صحت آنرا زیر سؤال  
ببرد. اوستا ده و پیگیر آنها از با لایش  
ایدئولوژی پرولتاریا دفاع نمود  
تلاش رویزیونیستهای خروشچی  
برای متزلزل کردن و با جذب این  
رفیق، بعزت استواری رفیق به  
منافع پرولتاریا همواره عقیم  
مانده بود. این دستهای بورژوازی  
که نتوانسته بودند کوچکترین  
خداشای در استواری ایدئولوژیک  
رفیق عباس و منافع پرولتاریا  
ابجا دکند، کینه طبقاتی رفیق  
را نسبت به خود کا ملا احسان  
میکردند و همواره آماجده فرستی  
بودند که تا شاد بدبختانند این شعله  
همیشه را و پدان را خاموش سازند.  
رفیق غلامحسن سلیم آرونی که بعد  
از جدا شدن از چریکیهای فداشی خلق  
مشتاقانه به کا رسیاسی - تشکیلاتی  
در میان طبقه کارگر پرداخته بود،  
در او احوال ۵۸ با مطالعه روند  
موضع گیریهای سیاسی ایدئولوژیک  
سازمان بیکا در راه آزادی طبقه  
کارگر، آنرا پیشروترین سنگر برای  
رسیدن به ها کمیت طبقه کارگر یافته  
و در بخش کارگری سازمان مشغول  
بفعالیت شد فعالیت خستگی -  
نا پذیر و پر شور رفیق در میان  
کارگران که ناشی از درک عمیق  
او از منافع طبقه کارگر و عشق  
با بیان نا پذیرش به آزادی طبقه  
کارگر و برقراری سوسیالیسم بود،  
دستا وردهای پرشوری برای سازمان  
و جنبش کمونیستی ایران به همراه  
داشت. کارگران پیشروی که با  
رفیق عباس در تماس قرار میگرفتند  
از شور و هیجان انقلابی و ایمانش  
به آرمان کمپر پرولتاریا نیرو  
گرفته و با درس آموزی از کار و  
فعالیت پرشورا و ضرورت پیوستن  
به تشکیلات کمونیستی و حراست از  
ایدئولوژی پرولتاریا را برای  
ابجا دستا در رهبری پرولتاریا یعنی  
حزب کمونیست درک می نمودند  
رهنمودهای رفیق عباس، عضو  
کمیته تشکیلات تهران سازمان، برای  
برخورد به مشکلاتی که رفقا در همین  
فعالیت در میان کارگران با آن  
مواجه بودند غافلجا کا رسا و واقع  
میشد. همچنانکه رفیق پس از  
پذیرش مشی سیاسی در مورد خودش  
گفته بود که "من تا بحال جوشکار  
بودم حالامی فهمم که با یدکوشید تا  
آگای سوسیال دمکراتیک را با  
جنبش خود بخودی طبقه کارگر  
جوش دهیم." مطالبی که رفیق در  
نشريات فابریک مینوشت با  
استقبال کارگران مواجه میشد و  
موجب بسط هر چه بیشتر آگاهی در  
میان توده های کارگر میشد.  
متاسفانه تلاشهای رویزیونیستهای  
خروشچی (اکثریتی) برای  
هدستی با بورژوازی کامپرسر  
زدن به جنبش کمونیستی و از جمله

برای از بین بردن رفیق غلامحسن  
سلیم آرونی در روز یکشنبه ۲۱ تیر  
هنگامیکه رفیق از میدان انقلاب  
عبور میکرد به شمر رسید، آنها با  
شنا سائی رفیق و سپردن او بدست  
جلادان سرما به داری، خدمت دیگری  
به بورژوازی حاکم نمودند. در همین  
رژیم جمهوری اسلامی نتوانستند  
کوچکترین مدرکی بر علیه رفیق  
بدست آورند، ایمان رفیق عباس به  
منافع طبقه کارگر و شناختی که  
اونسبت به نقش تشکیلات کمونیستی  
و بخصوص نقش سازمان در رسیدن  
پرولتاریا به آرمان کمپریش داشت  
رفیق را واداشت تا بلشویک وار به  
حفظ اسرار سازمانی بپردازد.  
رفیق عباس که لحظه به لحظه زندگی  
سیاسی اش مملو از استواری بر  
منافع طبقه کارگر و حراست از آن  
بوده است، نه تنها خا فر نشدا جا زه  
دهد کوچکترین اطلاعاتی که بتواند  
برای بورژوازی مفید باشد بدست  
رژیم بیا فتد، بلکه حتی اسام  
واقعی اش را هم از دشمنان طبقه  
کارگر پنهان کند. به این ترتیب  
رفیق نشان داد که چگونه حتی در  
قتلگاه رژیم سرما به داری هم به  
وظائف کمونیستی اش واقف بوده  
و با وثیقه قرار دادن خون سرخش  
از آن پاسداری میکند.  
رژیم علیرغم اینکه بهیچ چیز  
بجز ارتباط رفیق با سازمان پی  
نبرده بود از آنجا که کمونیستهای  
واقعی را دشمنان خطرناک خود  
میداند، بدون آنکه حتی اسام  
واقعی رفیق را بداند او را در یک  
بازجویی چند دقیقه ای محکوم به  
اعدام کرد و رفیق غلامحسن سلیم  
آرونی (عباس) با ایمان به  
دست پیدا کردن پرولتاریا به  
منافع تاریخی اش در روز ۲۱ مرداد  
جلوی گلوله های جلادان رژیم  
جمهوری اسلامی قرار گرفت و به  
شهادت رسید.

**رفقا!**  
**در تکثیر و پخش**  
**پیگ کار با تمام قوا**  
**بکوشید و مشت**  
**محکمی بر دهان**  
**رژیم ارتجاعی**  
**جمهوری اسلامی**  
**بگوید!**

**پیش بسوی ایجا حزب طبقه کارگر**

## رفیق غلامحسین سلیم آرونی (عباس) کادر برجسته و قدیمی جنبش کمونیستی با خیانت رویز نوینیستهای "اکثریت"، بدست جلادان رژیم به شهادت رسید

■ تولد ۱۳۲۳ در مشهد  
■ عضو سازمان چریکهای فدائشی خلق ایران در سالهای ۵۰ به بعد  
■ پیشرو در مبارزه ایدئولوژیک علیه مشی چریکی و تزهای رویزیونیستی و معتقد به ضرورت پیوند با طبقه کارگر  
■ جدا شدن از سازمان چ.ف.خ.ا. و پیوستن به بخش منشعب از س.م.خ.ا. در تابستان ۵۷  
■ پیوستن به سازمان پیکار در اواخر ۵۸  
■ عضو کمیته تشکیلات تهران سازمان ا.د.ا.م.م.ب.ر.ز.ه. کمونیستی تا شهادت در مرداد ۱۳۶۰



رفیق غلامحسین سلیم آرونی در سال ۱۳۲۳ در یک خانواده زحمتکش در مشهد بدنیا آمد. او در سالهای آغازین جوانی - در اوایل سالهای دهه ۵۰ - با جنبش نوین کمونیستی آشنا شد. در آن زمان، در حالیکه برای کمک به تأمین زندگی خانواده اش بکار جوشکاری میپرداخت در یک محفل مارکسیستی که بکار رنگشیر کتب مارکسیستی مشغول بود، شروع به فعالیت نمود. رفیق که از همان آغاز زندگی با ستم طبقاتی که نسبت به توده های کارگر و زحمتکش وارد میشد آشنا شده بود و میداد که انگیزه های قوی و روحیه ای آشتی - ناپذیر با دشمن طبقاتی، بسرای شرکت در مبارزه انقلابی داشت، رفیق عباس با همراه محفلی که در آن فعالیت مینمود، با شناخت از خیانت های حزب توده علیه منافع طبقه کارگر با این دارنده مرتد مرزبندی غریزی داشت و به سمت جنبش چریکی مسلحانه و مخصوص سازمان چریکهای فدائشی خلق، گرایش داشت. او با رشد سریعی که در زمینه فعالیت انقلابی داشت، بزودی برای فعالیت انقلابی حرفه ای آمادگی پیدا کرد و به همراه رفقای هم محفلش در صدد برقراری ارتباط با سازمان چریکهای فدائشی خلق برآمد. او در پایان سال ۵۴ موفق شد با این سازمان تماس برقرار کند و در همان زمان بدلیل گرایش برای کار در میان طبقه کارگر و بدستور سازمان در کارخانه پروفیل طوس شروع به کار کرد. فعالیت مبارزاتی کارگران کارخانه در مدت یکمالی که رفیق در کارخانه کار میکرد، بخصوص تماس گرفتن رفیق با کارگران پیشرو کارخانه اش اثرات عمیقی در شکل گرفتن جنبش پرولتری در آن کارخانه علیه رژیم معدودیتها داشت که جنبش چریکی در فعالیت میان توده های

کارگران برای او ایجاد کرده بود رفیق در میان کارگران مبارز کارخانه پروفیل طوس، بعنوان کارگری آگاه و قابل اعتماد شناخته شده بود. در پایان سال ۵۵ در اثر ضرباتسی که از طرف رژیم شاه به سازمان چریکهای فدائشی خلق وارد شده بود و مسائل امنیتی ناشی از آن، رفیق عباس مجبور به ترک کار در کارخانه و شروع زندگی مخفی شد. گرایش قوی و قابلیت های وسیع رفیق عباس برای کار در میان طبقه کارگر که هنوز در کنار قبول مشی چریکی وجود داشت سازمان را واداشت تا در اوایل سال ۵۶ او را در تنه ها شاخه کارگری سازمان که در آن زمان با امرارویا فشاری رفیق عباس در مشهد موجود آمده بود، سازماندهی کند. فعالیت مجدد رفیق عباس در میان طبقه کارگر اینبار همراه با مطالعه عمیقتر کتب مارکسیستی و آثار مشی چریکی از جمله نوشته های (رفقا بیژن جزنی و حمید مومنی) و مبارزه ایدئولوژیک در این زمینه بود. روحیه پرشور و زنده رفیق در گسترش نفوذ شاخه کارگری در میان کارگران بسیار موثر بود. کارگران که از فشار نظام مبرما به داری و بحران اقتصادی کمربان خمشده بود برای آنها از درد و رنج خود وین بست هائی که ناگزیر مبارزه آنها را به مبارزه سیاسی با رژیم حاکم میکشاند سخن میگفتند و رفقای شاخه کارگری خلائی که در اثر عدم فعالیت عنصر آگاه در میان توده های طبقه وجود داشت را احساس میکردند. رفیق عباس به همراه شاخه کارگری سازمان چ.ف.خ.ا. فعالیت در نوشتن مطلب برای نشریه داخلی و شرکت در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی گوش مینمود بسیار از مطالبی که در نشریات داخلی آن زمان سازمان چریکهای فدائشی خلق چاپ میشد از طرف این جمع بود. از جمله این مطالب مقاله ای بود که در روزنامه "رکود" که نه تنها از طرف بخشی از رهبری بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، بلکه از طرف جریان

سور. ارباد جمهوری دموکراتیک خلق

بقیه در صفحه ۱۵